

## به خاطر مشتی سنگ!

توضیح نکته‌ای تاریخی در شعر صائب

لابد شنوندگان عزیز توقع داشتند که در مجلس بزرگداشت صائب،  
بمعادت معهود، گریزی به صحرای کر بلا بزنم و سخن را به «صائب و کرمان،  
یا اقل زیره کرمان در شعر صائب» بکشانم؛ اما بر خلاف معمول شروع مطلب  
را به ذکر نکته‌ای تاریخی در دیوان صائب اختصاص میدهم، و آن مربوط  
میشود به يك مصرع کدماده: «تاریخ است در فتح قندهار، آنجا که فرماید  
«از دل زدود، ز نك الم، فتح قندهار»». بنابراین فعلا به قندهار  
بپردازیم. این ماده تاریخ مربوط میشود به سال ۱۰۵۹ هـ / ۱۶۴۹ م  
مقارن با سال هفتم از سلطنت شاه عباس دوم صفوی.

داستان اینست که شاه عباس نانی، به قول ملاکمال منجم، پس از آنکه  
در حضور نثارخان ایلچی هند که در خدمت اشرف بود - يك شکار بزرگ

\* قسمتهای ازین مقاله در مجلس بزرگداشت صائب، در کتابخانه  
مرکزی دانشگاه، اوایل دیماه ۱۳۵۴ شمسی قرائت شده است.

جرگه انجام داد (۱۰۵۸ هـ / ۱۶۴۸ م) ناگهان پس از تحویل سال در اصفهان از طریق خراسان به قصد فتح قندهار راه افتاد و ۲۲ روز در خوارمکت کرد . در سمنان نشون استرآباد رسید ، و علی قلی خان حاکم لرستان نیز آمد ، سپس از بسطام از طریق طرق پیاده داخل مشهد مقدس شده به زیارت مشرف شد ، و در ۲۳ رمضان از مشهد کوچ کرد و ۲۰ شوال داخل هرات شده ، ۱۲ ذی القعدة به فرآه رسید و در آنجا لشکر کوه گیلویه نیز به شاه ملحق آمد ، و در حوالی کرشک قرار شد جمعی به \* عراق و خراسان و دارالمرزرفتمی هزار توکر گرفته مواجب نقد داده بیاورند... و سپاه کرمان به سرداری قورچی باشی ، به نظر اشرف رسید ، و در چهار ذی الحجه از آب هیرمند عبور فرمود . . . و دهم شهر ذی الحجه که عید اضحی بود به طالع حمل ، نظیر مبارک بر قلعه قندهار انداخته ، شب ۱۱ به کنار قلعه آمده نواب همایون در باغ عباس آباد - که گنجعلی خان در شمالی قلعه ساخته بود - نزول نمودند .

در ۱۲ محرم ۱۰۵۹ (۲۷ ژانویه ۱۶۴۹ م) قلعه بست تسخیر شد و پیر دل خان حاکم بست را با ۵۰۰ زنده و ۱۵۰۰ سر و دو فیل و تقاره خانه به نظر اشرف رسانیدند ، و صباح روز یکشنبه ۲ شهر مذکور به سر قلعه قندهار بیورن نموده ، شیر جانی را گرفته و ۵۰ سر بز زنده آوردند ، و بعد از این فتح ، نواب همایون ، از بابت ترحم - که عبادا اهالی آن قلعه نیز مثل قلعه بست تیل و اسیر شوند - محمد بیگ صحبت یساول را به اندرون قلعه فرستاده ارقام نوشتند تا بعد از قتل و غارت ، مؤاخذن باشند .

اهل قلعه رقم اشرف را بوسیده بر سر گذاشتند که امید استیم که نواب همایون خود آمده اند، حالا که مشخص شده سکه و بنده ایم... و روز یکشنبه ۱۶ نواب اشرف داخل قله شده، به ساعتی سعد در مسجد جامع خطبه به نام نامی شاه عالم پناه خوانده و سکه به اسم مبارکش زدند... و قلعه قندهار را به محراب خان حاکم استرآباد، و قلعه بست را به دوست علی سلطان زنگنه (سپرده) و حاکم در بند به جهت ایلچی گری هند تعیین شد...»

شاه پس ازین فتح از قندهار خارج شد و بازگشت، اما بلافاصله اورنگ زیب به قندهار تاخت و دوباره آنرا تصرف کرد.

در جنگ بعدی که میان علیقلی خان سردار شاه عباس دوم برای فتح مجدد قلعه در ۲۳ رجب همین سال واقع شد، فتح قطعی دست داده درین جنگ فریب به هفتصد هشتصد سر بریده و تقاره خانه ایشان را بدست آورده، و لشکر هند در انشاء، گریز خود را به آب هیرمند انداخته جمعی کثیر را آب برد<sup>۱</sup>.

چنین بود داستان فتح قندهار، که صائب، مصرع یاد شده را در قصیده‌ای مطول بدین شرح در باب آن انشاء فرموده بود<sup>۲</sup>:

۱ - تاریخ ملاکمال منجم، چاپ ابراهیم دهگان ص ۱۱۰-۱۰۸

۲ - کلیات صائب، چاپ امیری فیروز کوهی، کتابخانه علمی،

## تاریخ فتح هندوستان و مدح سلطان

صبح ظفر ز مطلع دوات شد آشکار

می شد بساط ظلمت ازین نیلگون حصار

تشریف نور داد بهندان کائنات

چون آفتاب اختر اقبال شهریار

شد مشتری زارج سعادن جهان فروز

گشت از افق بهان زهل تیره روزگار

مالید زهره دست نوازش بزلف چنگ

روی زمین زماه علم شد شفق نگار

برداشت تیر خامه زربن آفتاب

کاین فتح را به صفحه دوران کند نگار

از فتح باب ملک شکر خیز هند شد

شیرین دهان تیغ شهنشاه تاجدار

در عنفوان عزم گرفت از خدیو هند

پرتال با اقبال اییزوال به چل روز چل حصار

لبریز شد ز شیر و شکر چون دهان صبح

کام جهان ز چاشنی فتح قندهار

آن خاتمی که دیو به جلت ربوده بود

آمد دگر بدست سلیمان روزگار

خالی فرود بردخ ایران زفتح هند  
 تیغ جهانگشای شهنشاه نامدار  
 بتخانه‌های نخوت دلای هند را  
 بریکدیگر شکست به توفیق کردگار  
 شاخ غرور والی هندوستان شکست  
 بیخ نفاق کنده شد از باغ روزگار  
 در هند گشت خطبه اثنی عشر بلند  
 ند کامل‌المیار زر از نام هشت و چار  
 از باغ ملك سبزه یگانه را درود  
 شمشیر همچو داس شهنشاه کامکار  
 شد بوستان ملك ززاغ وزغن تھی  
 هر گوشه زد صدای طرب نغمه هزار  
 زان تیغ کج که فتح و ظفر در رکاب اوست  
 شد پاك روی مملکت از خال عیب و عار  
 فیلان مست عرصه هندوستان شدند  
 از زخم تیغ چون کجک شاه، هوشیار  
 افتاد چون عصای کلبم از سنان شاه  
 در نیل هند هر طرفی رخنه گذار  
 چون ابر تیره‌ای که پربشان شود زباد  
 شد خصم روساء يك حمله نار و عار

چون نو عروس ملک جهانرا قضای حق  
 عقد دوام بست به آن تیغ آبدار  
 مانند نقل خاک شکر خیز هند را  
 در مقدم گرامی او ریخت روزگار  
 دامن دشت و سینه کپسار و پشت خاک  
 از کشته سیاه دلان گشت لالهزار  
 دل‌های همچو بیضه فولاد پسر دلان  
 گردید شوق زهیت شمشیر چون انار  
 گشتند تار و مار سیاهان پی سفید  
 مانند بزرگ عطسه شمشیر آبدار  
 از برق تیر و خنجر بی زینهار شه  
 در فوج خصم هر علم انگشت زینهار  
 از خرمی نماد اثر در ریاض هند  
 در برک ریز روی نهاد آن سیه‌بهار  
 از مهرهای گردن پنامال گشتگان  
 گردید آدیم خاک چو کیمخت دانه‌دار  
 گردنکشان بجهبه نوشتند عبده  
 بر خاک آشیانه آن آسمان وقار  
 گردان بمهره تفک اصحاب فیل را  
 کردند همچو مرغ ابابیل سنگار

شد آفتاب عمرعدو پای در رکاب  
 تاشه هلال تیغ کج شاه آشکار  
 از تیغ کج بگردن شیران نهاد طوق  
 وز تیرکرد کار جهان راست نیزه وار  
 گشتند خشک چون شه شطرنج خروان  
 برجای خود زهیت آن تیغ آبدار  
 شد فیل مات خسرو هندوستان ز بیم  
 تاریخ نهاد شاه به میدان کارزار  
 يك سوره شد ز آیه رحمت سواد خاك  
 از فتحنامها گنه روان شد بهر دیار  
 از عزم خویش کرد خبردار خصم را  
 و آنکه به ترکناز بر آورد ازو دمار  
 ملك اینچنین به تیغ ستانند خروان  
 از عاجزیت مکر ز شاهان نامدار  
 جای شکفت بست گر آن شهریار کرد  
 اقبال سوی هند در آغاز گیر و دار  
 صاحبقران عهد به تأیید کردگار  
 آری چو آفتاب کشد تیغ از نیام  
 رسم است اینکه چرخ فلک سیر، ابتدا  
 سرینجه را به خون کالغان کند نگار  
 از قندهار کرد جهانگیری ابتدا  
 اول زقد بقلب شب تیره روزگار



زد بر زمین سوخته هند خویش را  
 اول شر را که جست از آن تیغ شعله‌بار  
 آری شراره‌ای که جهانگیر می‌شود  
 آتش زلد به سوخته آغاز انتشار  
 زین فتح نامدار که رود در ربیع  
 از باغ روزگار عیان شد دو نو بهار  
 خورشید بیزوال به برج شرف رسید  
 آرد ز شکوفه بهاران زرنشمار  
 چون نخل پر شکوفه لوای سفید شاه  
 افشاند برک عیش بدامان روزگار  
 از خاک جای سبزه در این موسم ربیع  
 روئید بخت سبز ز الطاف کردگار  
 چون اهل قندهار ز کوتاه دیدگی  
 بستند در بر روی شهنشاه کامگار  
 فرمان شه رسید که آن حصن را کنند  
 یکسان به خاک راه، دلیران نامدار  
 از شاه یافتند چو فولاد بنجگان  
 فرمان رخنه کردن آن آهنین حصار  
 حصنی که بد چو بیضه فولاد ریخته  
 شد چون جرس زلشکر جرار رخنه‌دار  
 گردید از سرد زنبورک و تفک  
 پر رخنه همچو شان عمل حصن قندهار



شد چون کبوتران معلق فلک مسیر  
 هر خشت از بروج فلک سای آن حصار  
 از خاندان میرس که از زخم منجنیق  
 گردید همچو خانه زنبور کوه سار  
 چون کار تنگ شه بسپاهان خیره چشم  
 راهی دگر نماید بجز راه اعتذار  
 زان مظهر مردوت و مردی و مردمی  
 جستند امان بجان و سر، از تیغ آبدار  
 آزاد کرد و داد به آن زینهار پیمان  
 خط امان به شکر ظفر، شاه کامگار  
 شد زین دو کار جوهر مردی و مردمی  
 از ذات شیراز گاه علوم انسانی و معنی است سیمینال شهنشاہ آشکار  
 جای شکفت نیست اگر زانکه آمدند راهنمای علوم انسانی انسانی  
 از حصن قندهار سپاهان بزینهار  
 کارد زهل کلید مه نو به اضطراب  
 اقبال اگر کند سوی آن نیلگون حصار  
 زین نو بهار فتح که در موسم ربیع  
 آورد رو بگلشن ایسن شاه ناعدار  
 از فتح پیشمار خبر میدهد که هست  
 فهرست سال نیک خط سبز نو بهار

زانشای این سفر که شه دین پناه کرد

شاهان روزگار گرفتند اعتبار

هم سرفراز شد به طواف امام دین

هم نامدار شد به فتوحات بیشمار

هم دین حق گرفت ز شمشیر او رواج

هم فرق ملک یافت از او تاج افتخار

آثار جد خویش به شمشیر تازه کرد

بگذاشت روح والد خود را بزیر بار

امروز روح شاه صفی گشت نادر از او

امروز شد تسلی از وجد نامدار

از شکر این عطیه کف چون محیط شاه

از روی خاک نست بآب گهر غبار

معمور کرد از زر و گوهر سیاه را

مشور ملک داد به شیران کارزار

دست دعای لشکر شب را به زر گرفت

از لطف بی دریغ شهنشاه حق گذار

حاصل، بدست و تیغ، درین کارزار کرد

احیای مردمی و کرم شاه ذوالفقار

تاریخ این فتوح ز الهام غیب شد

«از دل زدود زنگ الم فتح قندهار»

شاهی که مسیح دولتش این کارها کند

خواهد گرفت روی زمین آفتاب وار

یارب بفضل خویش تو این پادشاه را

از هر چه ناپسند تو باشد نگاهدار

شاه عباس دوم، در همان روزهای اول فتح، بسمت ایران بازگشت

بدین معنی که «روز یکشنبه ۲۱ (سفر) نواب همایون از قندهار کوچ

کرده، فوروز سلطانی زادکنار هیرمند گذرانیده، فراه را بریوسف

خان شفت فرمودند، و روز پنجشنبه ۹ ربیع الثانی داخل دارالسلطنه

هرات شدند...»

پس از آنکه اوران زب از کنار قلعه قندهار مابوس و ناامید

کوچ کرد (ماه رمضان) شاه روز شنبه ۱۱ شهرشوال ازهرات کوچ کرده

متوجه مشهد مقدس شدند و روز شنبه ۸ ذیقعده امراء عظام درمشهد

مقدس به یابوس نواب اشرف مشرف شدند... و روز شنبه سلخ جمادی

الاول (۱۰۵۹/۱۶۴۹م) نواب همایون از مشهد مقدس به قصد سفر

عراق سوار شده و نزول در خواجه ربیع فرمودند، و از راه چشمه گل و

رادکان و سلطان میدانی و سفر این و بسطام و سفید آب و گرما آب متوجه

۱ - ملاکمال، صاحب این یادداشتها، در اینجا می نویسد: روز یکشنبه

۲۱ رجب، اسماعیل میرزا برادر نواب همایون به جوار رحمت ایزدی پیوست

و چون امراء عظام هرینه به خدمت اشرف نوشتند که [من به عنوان حکیم] متوجه

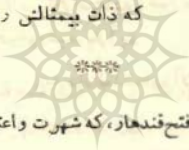
خدمت امراء شوم، ۲۳ تمه مذکور روانه شدم. (یادداشتها، ص ۱۱۰).

اصفهان شده، روز چهارشنبه ۲۸ شعبان به طالع قوس ۵ درجه که ۷ نور  
 ماه جلالی بود داخل اصفهان شدند<sup>۱</sup>  
 در این بازگشت بود که باز صائب، قصیده‌ای سرود که چند بیت  
 آن اینست :

### تاریخ بازگشت شاه عباس از فتح قندهار

چه دولت بود یارب اصفهان را در کنار آمد  
 که از خاور زمین صاحبقران کامکار آمد  
 به آئینی که در برج شرف خورشید باز آید  
 به دارالملک خود آن پادشاه تاجدار آمد...  
 ز ظلمات سواد هند از اقبال روز افزون  
 به صدشادایی خشر آن سکندر اقتدار آمد  
 چنان کز خیبر آمد شاه مردان خرم و خندان  
 به دولت، شاه عباس آن چنان از قندهار آمد  
 به خاک راه یکسان کرد چندین حصن خیبر در آن  
 ز خونریز سیاهان سرخ و چون ذوالفقار آمد  
 زهی اقبال روز افزون که از یک عزم شاهانه  
 چهل حصن حصین در قبضه آن شهر بار آمد

مروت بین که فرمود از تعاقب منع لشکر را  
 چو از میل طبیعی خصم را وقت فرار آمد  
 چو از خاور زمین نصرت و اقبال و فیروزی  
 به دارالملک خود آن پادشاه نامدار آمد  
 پی تاریخ شریف همایون، زد رقم صائب  
 باصفهان لوای شاه دین از قندهار آمد  
 مخلص باد یارب سایه او بر سر عالم  
 که ذات بیمثالش رحمت پروردگار آمد<sup>۱</sup>



این بود داستان فتح قندهار، که شهرت و اعتبار آن، صائب را وادار

کرد تا فتحنامه‌ای در پاپ آن پس از این روایات فرنگی  
 استاد امیری فیروز کوهی در مقدمه دیوان صائب خویش  
 می‌نویسد: «میرشرف نام در سال ۱۰۵۹ - که قندهار بدست لشکر بان  
 قزلباش مفتوح شد و صائب ماده تاریخ آن را ضمن قصیده‌ای چنین ساخت و  
 انتشار داد: از دل زد و دزدک الم فتح قندهار، گویا «میرشرف هم همین  
 مصراع را سروده بود، و چون قصیده صائب شهرت یافت و همه جا  
 منتشر شد، بنقل نصرآبادی، میرشرف بی حوصلگی نموده و محضری به خط

جمع کثیری تمام کرد که من این مصراع را پیش از صائب گفته‌ام و آن را برای امضاء نزد حنفیر فرستاد، و فقیر، به اعتبار محبتی که به میرزا صائب دارد آن محضر را یاره نمود. غرض که بدخوئی مشارالیه (مقصود امیر شرف است) از این ظاهر میشود، و الاطبع بندگان میرزا صائب از آن مستغنی‌تر است که به این چیزهای بیهوده دبدبه طمع دوزد.

درواقع ماده تاریخ فتح قندهار، در اصفهان، نزدیک بوده نزاعی منجر شود که از تنازع میان ایران و هند بر سر قندهار متنازع فیه کارش بیشتر بالا بگیرد و خوشبختانه به همت نصر آبادی، با پاره کردن استشهاد میرشرف، خاتمه پیدا کرده و آتش بر داده شده است.

\*\*\*

بنده همانطور که در مقدمه گفتم، میل نداشتم، صحبت را به کرمان بکشانم، اما مثل اینکه در بنجاهم ناچارم آب پاکی روی دست خوانندگان بریزم و حرف را از قندهار به آب انبار شهر کرمان برسانم، که بقول کرمانی‌ها «آب روشنی است»، و با سخن روان هم مناسبت دارد. هر چند که یابان این سخن از روشنائی به «ظلمت آ باد» هند می‌پیوندند.

صائب، اگر به تاج شهبان جا کند، همان

فیروزه یسار خاک نشابور می‌کند

در طرف غربی میدان گنجعلی خان کرمان، وسط بازار مسگرها - که همان بازار خان باشد - آب انباری است که نویسنده بارها و بارها

۱ - مقدمه دیوان صائب، انجمن آثار ملی، امبری فیروز کوهی ص ۶۵

۲ - تعبیر عباسنامه

در سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵ که در کرمان تحصیل میکرد، ظهرهای گرمای تابستان، پس از گردشهای بازاری، برای رفع تشنگی، پلههای چهلگانه این آب انبار را طی میکرد، و پس از نوشیدن آب، دعای خیری تار بافی آن میکرد.

این آب انبار را مردم به نام گنجعلی خان میخواندند و هنوز هم میخوانند، و آب فروشها هم که مشکهای آب را به شانه داشتند و در وسط بازار میگشتند، برای تبلیغ کالای خود، از مزیت خاص آن، فریاد میکردند و میگفتند: «گنجعلیخانه و خنک» (یعنی از آب انبار گنجعلی خان است و خنک است).

بنده به سائقه جستجوگری عهد جوانی، وقتی از پلهها بالا می آمدم تقریباً هر روز، چشمم را به دیدار خط کتیبه زیبای آب انبار که بر پیشانی طاق آن نوشته شده روشن می کردم، کتیبه ای برسنگ مرمر خوش رنگ، با خط نستعلیق خوش و به خط علیرضای عباسی، در واقع جلاءالعیون است. شعر آبدار آب انبار چنین شروع میشد:

به عهد دولت عباس شاه دریا دل

که منمعل ز دل و دست اوست بحر و سحاب

سری که نیست هوا خدمتش، باشد

همیشه بر سر خوناب دیده همچو حباب

دمی که دست عطایش و کندگهر ربزی

سحاب بر رخ دریا شود ز شرم نقاب



بنا نمود چنین بر که ای علیمردان  
 که هست بر سر آتش حباب در خوشاب  
 چه بر که ای که جگر تشنگان بهم گویند  
 گذشت آن که بود آب زندگی تاباب  
 بیار ساقی ازین بر که امدمی آبی را  
 که پیر گشتم و دارم هوای عهد شباب  
 ز خضر جستم تاریخ او ، روان گفتا  
 «لب جهانی ازین بر که میشود سیراب»  
 بنده دران روزها همیشه از خود می پرسیدم که این علیمردان  
 کیست؟ چرا آب انباری را که علیمردان بنا کرده، بنا گنجعلیخان  
 می خوانند؟  
 آب انبار سخت مستحکم و محکم بناست چنانکه پس از سیصد و  
 هفتاد سال که از بنای آن میگذرد، با وجود آنکه آسیبی بزرگ هم دیده،  
 تا ده پانزده سال پیش به قول معروف کار میکرد، و بیش از لوله کشی  
 فریاد رس مردم بود، و در افواام شایع بود که آب شش ماه از سال شهر  
 را تأمین میکند.

اما اینکه گفتم آسیبی به آن رسیده، داستان این است که به قول  
 وزیر، «در وقتی که آقا محمد خان قاجار گواشیر را محاصره کرد،

لطفعلیخان زند که در آنجا محاصره بود، به جهت فقدان سرب، سه هزار من که سی خروار باشد، سرب از نه آب انبار در آورده مصرف گلوله نموده، صرف کرد<sup>۱</sup>.

هر چند البته این گلوله‌ها هم بجائی نرسید.

مقصود من بیان مختصات آب انبار نیست، سالها بعد که اندک مطالعات و تحقیق در باب تاریخ کرمان کردم متوجه شدم که صاحب این بنا همان علیمردان خان معروف پسر گنجعلی خان زیک<sup>۲</sup> کرد است. پدرش گنجعلیخان از سال ۱۰۰۵ هـ / ۱۵۹۶ م. به فرمان شاه عباس کبیر، بر کرمان حکومت میکرد، و درین سال ۱۰۲۹ هـ / ۱۶۱۹ م پدر و پسر مشترکاً حکومت کرمان و قندهار را داشتند، و بعد از آنکه در سال ۱۰۳۴ هـ / ۱۶۲۴ م گنجعلی خان، . . . بر بالای ایوان ارک قندهار در سربری که محجر ایوان تکیه داشت خوابیده بود، محجریستی پذیرفته، او در میان خواب و بیداری از سرب نطع خزیده به پایین افتاده و ودیعت حیات به قابض ارواح سپرد<sup>۳</sup>، یا بقول وزیر در فصل تابستان بالای بام، شب بر روی تخت خوابید، نزدیک صبح خواب آلود بجهت

۱ - تاریخ کرمان ص ۳۸۰

۲ - دکتر محمد عبدالله جغتائی، گنجعلی خان را «ازبک» دانسته است (مجله کابل، شماره ۲ سال ۱۳۱۸، ص ۶۰) که صحیح نیست، او از طوایف زیک کرد بود که به گمان سخلص با طوایف ساکائی و ساسانی مر بو طو می شود. درین باب رجوع شود به رساله نگارنده، گنجعلیخان و خیرات او، ص ۳۰

۳ - عالم آرای عباسی ص ۱۰۴۱

ادرار بر خاسته از بام به صحن خانه افتاد. افتادن همان و مردن همان. بعد از زمان دراز، خدمتکاران واقف شدند، پسرش علیمردان خان نعش پدر را از قندهار بمشهد مقدس معلی نقل نمود، و در روضه رضویه مدفون گردیده<sup>۱</sup>. شاه عباس، از جهت تشویق بازماندگان گنجعلی خان دوست وفادار و سردار رشید خود - پسرش علیمردان را حکومت قندهار داد<sup>۲</sup>.

گنجعلی خان پسران متعدد داشت، یکی از پسرانش بنام شاهرخ خان در جنگه کارمیل ۱۰۲۴/۱۶۱۵ م. از اسب در افتاده و در گذشته بود. علیمردان خان مستقلاً حکومت قندهار یافت و شاه لقب پدرش را که «بابا» بود باو نیز داد و او را بابای ثانی خطاب میکرد.

گنجعلی خان دختری هم داشت که زن میرزا طالب اردوبادی پسر حاتم بیگ اردوبادی وزیر معروف شاه عباس بود، و حاتم بیگ پیش از آنکه به وزارت شاه عباس برسد، در زمان ولی خان و بیگنانش خان افشار

۱ - تاریخ وزیریه ص ۲۸۴ و مطالعات گنجعلی

۳ - وزیریه فوت گنجعلی خان را در ۱۰۳۳، و عالم آرا ۱۰۳۴ و منتظم ناصری در ۱۰۳۵ نوشته اند. در یک رساله تاریخی صفوی فوت گنجعلی خان را در ۱۰۳۴ مطابق سال نهم از قرن ثانی (سلطنت شاه عباس) نوشته، و در همان رساله، حکومت کرمان را بنام امیرخان سوکلن در ۱۰۳۵ ضبط کرده، که جانشین گنجعلی خان، در واقع تفکیک حکومت کرمان از قندهار بوده است. (رساله تاریخ ایران، دانش پژوه، نشریه تاریخ، ص ۵۶)

وزیر بود و بعد از برچیده شدن بساط بیگتاش به دربار منتقل شد و ترقی کرد تا به وزارت رسید. حاتم بیگ بیش از بیست سال وزارت داشت و پس از وپسرت طالب خان بوزارت رسید، و پس از فوت شاه عباس اول (۱۰۳۸/۱۶۲۷ م.) نیز وزارت شاه صفی را داشت، اما مثل بسیاری از وزرای نخستین پادشاهان، مورد خشم و غضب قرار گرفت و به وضع فجیعی به قتل رسید و خاندانش نیز در اکناف ایران - از جمله کرمان - نابود شدند. (۱۰۳۳/۱۶۳۳ م.).

خشم شاه صفی نسبت به اقوام و رجال و امرای خود چیزی است که در تاریخ شهرت نام دارد.

حذرکن چون عتاب از سابقه بال همصائب

که در یک جا دو ساعت دولت دنیا نمی ماند

درین مورد بهتر است اندکی مفصلتر صحبت کنیم:

حاتم بیگ اردوبادی از گمنامی و کلاتر زادگی قصبه اردوباد، و وزارت بیگتاش خان حاکم کرمان، در اول فروردین سال ۱۰۰۰ هـ (۲۵

۱ - او امامقلی خان و فرزندان او و پادشاه همه را به قتل آورد، پاکور شدند، علاوه بر آن محبلی سلطان داغورلو سلطان را که قلعه ای را ره کرده بودند بجهت عبرت دیگران زند، پوست کننده بود (روضه الصفا ج ۱ ص ۴۴) در سال ۱۰۴۳ پسران قورچی باشی دخترزادگان شاه عباس و چهار فرزند اعتمادالدوله داماد شاه معفور و سه پسر میرزا رفیع و یک پسر میرزا رضی صدر و دو پسر میرزا محسن متولی باشی - مشهد - عمه زاده های خود را - غالباً مکفوف و مکحول و مقتول

کرد. دو عمه خود را از جمله به خارج فرستاد. (اشناس ۴۸)

جمادی الاول ۱۵۹۱ م.) به وزارت اعظم شاه عباس بزرگ رسید<sup>۱</sup> و مدت بیست سال وزارت کرد تا در ۱۰۱۹ هـ (۱۶۱۰ م) پای قلعه دم دم (اورمیه) سخته کرد.

حاتم بیگ خود را از خلاف خواجه نصیر می دانست. و ده سال وزارت و لبخان افشار و پسرش بیگتاش خان را کرد و در واقع پدرو پسر به اندازه خواجه نظام الملک قبای وزارت را پوشیده بوده اند.<sup>۲</sup> میرزا جلال منجم گوید: \*... در واقع درین دولت عظمی، وزیر می که جامع جمیع اسباب قابلیت و استعداد باشد مثل او نبود، طبع و قادت در فنون شعر از غزل و رباعی و قصیده و تواریخ و بدایع آن ماهر و بی نظیر بود... هرگز به سنن پیشینیان بگرفتن ارباب تجمل و بدست آوردن مال جزیه مایل نبود و ازین معنی گریزان بود...»<sup>۳</sup>

میرزا طالب خان پسر حاتم بیگ، پس از مرگ پدر به فرمان شاه عباس جانشین او شد و ده سال وزارت کرد. در سال ۱۰۳۰ هـ (۱۶۱۰ م) شاه عباس او را به سبب مصاحبت با جهان و مداومت در ساغرهای مال، معزول کرد ولی پس از مرگ شاه عباس، در زمان سلطنت شاه صفی بار دیگر به وزارت رسید و دو سال بعد به دست آن پادشاه خونخوار

۱. عالم آرای عباسی ص ۵۰۹

۲. خواجه نظام الملک ۲۹ سال و ۹ ماه وزارت کرد

۳. زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی ج ۲ ص ۴۰۱ بنقل از

کشته شد.<sup>۱</sup>

داستان مرگ این وزیر جوان را آقای فلسفی چنین نوشته‌اند :  
در آغاز سال ۱۰۴۳ هـ (۱۶۳۳ م) هنگامی که شاه صفی در بیلاق  
سهند بسر می‌برد، در شب جمعه دوم ماه صفر، طالب خان وزیر، جمعی  
از امیران را در چادر خود مهمان کرد. نیمه شب، اغورلوخان شاملو  
به عنوان اینکه کشیک دارد خواست خارج شود. طالب خان به بهرام بیگ  
کشیکچی باشی گفت :

ترا بخدا ما را بحال خود بگذار تا ساعتی خوش باشیم، شاه  
جوانتر از آنست که مراقب اینگونه مسائل باشد. «اما کشیکچی باشی  
اصرار کرد که اغورلوخان برود، وزیر به غلامان دستور داد تا کشیکچی باشی  
را زدند و بیرون کردند، در نزدیک خرگاه شاهی نیز زد و خورد غلامان  
با کشیکچی باشی ادامه یافت و شاه بیدار شد و فهمید. فردا شکایت  
کشیکچی باشی را نیز گوش کرد، طالب خان به طرفداری از اغورلوخان  
این واقعه را نتیجه مستی شمرد، اما شاه، او را خواست و گفت :

«طالب خان! اگر کسی نان ولی نعمت خود را بخورد و در حالی  
که زندگانش بسته به اختیار اوست - احترام او را نگاه ندارد، و از وجه  
تحقیر نام برد، مجازاتش چیست ؟

۱ - دستهای خون آلود، شماره، ۱۱ سال ۳ مجله اطلاعات ماهانه، و



وزیر که از مقصود شاه غافل بود در جواب گفت: «قربان، مجازات  
چنین کسی مرگ است!

شاه گفت: آنکس توئی که از سفره من غذا میخوری ولی حق  
نان و نمک نگاه نمی داری و مرا، به تحقیر، کودک و خردسال می خوانی!  
وزیر دهان گشود نا جوابی دهد، ولی شاه مهلتش نداد و شمشیر خود را  
در شکمش فرو برد.

وزیر بیچاره در زمین غلطید و فریاد زد: قبله عالم امان! اما شاه  
با چند ضربت دیگر زد و به غلامان مجلس فرمان داد که سرودهان  
وزیر را خرد کنند. آنها نیز با تبر زین سرو رویش را درهم شکستند.  
نوشته اند که یکی از ملازمان مخصوص، به این منظره با نظر  
نفرت نگاه کرد و سری تکان داد، شاه فهمید و گفت: معلوم می شود چشمان  
بسیار ظریفی داری. چنین چشمانی به کار مجلس من نمیخورد،... سپس  
فرمان داد تا هر دو چشم آن بیچاره را فی المجلس بدر آورند.

قاضی محسن که در این مجلس بود نیز از قوس پای برهنه، خارج  
شد، وقتی پس از پایان ماجرا شاه او را ندید، به شاه گفتند که او از  
دوستان طالب خان بوده و توانسته ناظر مرگ وی باشد، شاه او را پیدا  
کرد و دستور داد تا بینی اش را ببرند و چشمهایش را بکنند، و دست و  
پایش را قطع کنند و برای عبرت به میدان عمومی اندازند...»



میرزا تقی مازندرانی - ساروقتی - که مردی عقده‌دار بود - از عوامل این کینه جوئی بشمار میرفت ، او برادر زن طالب خان - یعنی علیمردان خان - را نیز در برابر شاه صفی منفور ساخت و به قول کرمانیها، «خشت او را پای کار بردا» ، تا شاه صفی او را به پایتخت احضار کرد. علیمردان خان که از کشتارهای بی‌امان شاه صفی اطلاع داشت، وعلاوه بر آن هنوز خرده حسابی از جهت مالیات کرمان باقی داشت ، به قول صاحب تاریخ «از محاسبه معامله چند ساله قندهار و طمع اعتمادالدوله، اندیشه کرده، از دولت صفویه روی گردانیده در سال یکمزار و چهل و هفت (۱۰۳۷، ۱۶۳۷م) قندهار را به تصرف گماشتگان پادشاه هند داد، خود به هندوستان رفت»<sup>۱</sup> و این ساختگی با «شاه جهان پادشاه هند» بود<sup>۲</sup>

مورخین صفوی ازین مورد بعنوان خائن نام می‌برند. صاحب عباسنامه گوید:

«علیمردان خذلان تو آمان، ولد مرحوم گنجعلیخان - که از پیرورش - یافتگان نواب فردوس مکان (یعنی شاه عباس اول) بوده و از نازل پایتختی (یعنی مهتری و تیمار اسب) و چوپائی، به اعلیٰ مدارج ایالت و حکمرانی ارتقاء یافته... به محض هراس بی‌اصل سست اساس - که در عالم خیال تصور نموده بود - روی اخلاص ازین آستان ملائک آشیان تافته ، در

ظلمت آباد روسیاهی گرفتار گردیده، نوشجات به نزد والی هندوستان فرستاده، اظهار این معنی نمود. . . والی آنجا صفدرخان را با جمعی از هندو و جغتای به خطه مزبور فرستاده، چند روزی به امانت‌داری آن ملک مخصوص گشت.<sup>۱</sup>

در ذیل عالم آرا هم اشاره شده است که «علیمردان خان زیك ولد گنجعلیخان که در بهار سلطنت خاقان رضوان مکان از امرای عالی‌مقدار و بیگلربیگی و امیرالمرای دارالقرارددهار و ملقب به بابای ثانی بود ... و با آنکه از راه اخلاص و دولت خواهی به جای پدر فرها نافرهای آن کشور، و به دولت آن ولایت، مالک گنجهای سیم و زر شده بود. به شامت قوم بیجا، از آستان ولایت نشان روی گردان گشت...»<sup>۲</sup>

ملاکمال منجم هم ذیل وقایع ۱۰۳۷ و آنجا که قوللر آقاسی برای

دفع از بک به خراسان رفته بود می‌نویسد:

«... حسب الامر مقرر شد که قوللر آقاسی به قندهار رفته، و به

خرابی و آبادانی قلعه قندهار برسد اما چون قوللر آقاسی متوجه قندهار شد، و احمه برعلیمردان خان<sup>۳</sup> مستولی شد، و جمعی از امرای جغتای را که نزدیک به آن سرحد (و) کابل بودند، طلبید و قلعه به ایشان تسلیم نموده با اسباب و اموال و خانه و قشون و عیال به هند رفت.»<sup>۴</sup>

۱ - عباسنامه چاپ ابراهیم دهگان ص ۲۹

۲ - ذیل عالم آرا، تصحیح سهیلی خوانساری ص ۲۹۳

۳ - در اصل: علیمردخان

۴ - تاریخ صفویان، ملاکمال، ص ۹۳

ظاهرآ، علیمردان خان «در زمان طالب خان، به مناسبت خویشی با وزیر، چیزی پس نمی‌داده، تا وزارت ساروتقی، از جوه صدی پنجاه قندهار مالی خطیر بر عهده او تعلق گرفت، جهت فرار ... باره قندهار را به کارکنان شاه جهان بآوری واگذار نمود. شاه، قوللر آقاسی را مأمور احضار علیمردان خان و استمالت از گذشته نمود، چون علیمردان خان بازم اطاعت نکرد، قوللر آقاسی مأمور لشکر کشی شد. از آن طرف هم سعید خان جغتای با لشکر هند به کمک علیمردان خان آمد و در محل سنجری از محال قریبه قندهار جنگی بین قزلباش و جغتای در گرفت و ایرانیان شکست خوردند و قندهار ضمیمه هند شد.»

بنده البته نمیخواهم دفاعی از علیمردان خان بکنم. ولی این نکته را هم عرض کنم که شش سال قبل ازین یعنی در ۱۰۴۱ (۱۶۳۱) زمان همین شاه صفی - به روایت هدایت، «شیرخان افغان» با علی مراد خان ولد گنجعلی خان زنگنه (صحیح زیك) حاکم قندهار مخالفت کرده به محاربه رسید، شیرخان حاکم فوشنج منهزم بحصار چهچبه گریخته راه نیافته به مولتان شد. ولی علیمردان خان در آن معرکه زخم‌دار گردیده و بهبود یافت و دیگر باره علیمردان خان با ده هزار سوار بر سر شیرخان رفته افغانه بسیار به قتل رسیدند و به میان هزارجان بلخ فرار کرده قندهار و معا بر آن از غبار تطاول و چپاول آن غدار صافی شده.<sup>۲</sup>

۱ - حاشیه ابراهیم دهگان بر کتاب ملاکمال ص ۹۳

۲ - روضه الصفا ج ۸ ص ۴۴۴

فقط بنده از خودم سؤال میکنم - نه از شاه صفی -، مأموری است که پدرش سی سال پرکننده شرفی کشور را نگاهداشته و خودش حاکم فوی و نرومنند شرق است، و دهها وسدهها اثر خیر در شهرهای مرزی از خود باقی گذارده، و جاببازی هم کرده، چگونه شاه سیاستش ایجاب می کند قبل از آنکه چنین مأموری را از حکومت خلع کند - پدرزن آن مأمور را که وزیر مملکت است با آن وضع فجیع به قتل برساند؟ و آن وقت توقع داشته باشد که آن آدم، از مرز ایران و هند، از چهار صد فرسنگی، دست بسته بیاید و خود را تسلیم ساروتقی نماید؟ لابد او هم این قدر شعرا صائب را خوانده بوده است که:

خنده چون کباب به آواز نمی باید کرد

خوبش را طعمه شه باز نمی باید کرد

البته کار علیمردان خان هیچوقت قابل تسویه نیست، و نکته جالبتر اینکه گویا خود علیمردان خان نیز در قندهار زمینه مناسبی نداشته، و در واقع هم از دربار شاه صفی «برآمده»، و هم در آنجا «مانده» شده بوده است.

يك مورخ انگلیسی می نویسد:

«... رفتار دولت ایران درین وقت (زمان شاه صفی) با مردم قندهار بد قدری سخت و غیر عادلانه بوده است که نه فقط تمام سکنه را با خود دشمن ساخت، بلکه بواسطه تحمیلات و عوارض غیر مشروع، علیمردان

خان حاکم ایرانی آنجا را به وضع خیلی بدی بیرون کردند! مشارالیه دو سال ۱۶۳۷م (۱۰۴۷هـ) حالت و وضعیت خود را غیر قابل تحمل دیده، ناچار، شاه جهان را برای تصرف قندهار دعوت نمود. او (شاه جهان) این دعوت را به طور امتنان پذیرفت، از آن وقت علیمردان خان مورد اعتماد دربار مغول قرار گرفت.<sup>۱</sup>

لازم به توضیح است که سالها پیش ازین حادثه، شاه جهان، پیغامی به همراه ذوالقدر خان از امرای خود فرستاده بود و از علیمردان خان دعوت کرد بود که با او همراه شود، وگرنه به کابل زابلستان لشکر خواهد کشید. یکی از نامه‌های شاه جهان در شاه جهان نامه تحت عنوان «نامه پادشاه به علیمردان خان» بنظم آمده است با این عنوان:

نقل فرمان شاه جهان که به علی مردان خان نوشته:

مدار دولت پادشاهی، باعث امن و امان ممالک شهنشاهی، شیرصفدر معرکه آرای روز جنگ، ملک گشای پیدرنک، زبر دست نامدار بخت و ادرنگ، قاتل کفار کشور فرنگ، باج استان روم و زنگ یار وفادار بی رب و رنگ، علی مردان خان بهادر فیروز جنگ.

برو ای صبا بیک گلزار ما

خبر بر به یار وفادار ما

که خود را بدرگاه و الارسان

ز سرچشمه کشتی بدریا رسان

عنان گرم گردان بهره چون صبا  
 بدان گونه کز کوه آید صدا  
 دعا چون رود جانب آسمان  
 بسرعت چنان باید آمد چنان  
 ز شوق اینقدر بود گفت و شنود  
 سخن مختصر بود، بشتاب زود...»

علیمردان خان، نام‌های توسط سعید خان، نائب‌الحکومه کابل به‌شاه جهان فرستاد که شاه صفی در پی کشتن من است، بنابراین، سعیدخان و قلیچ‌خان حاکم لاهور، به قرار حکم پادشاهی به قندهار شتافتند. مکتوبی قلیچ‌خان نیز به نام علی‌مردان خان نوشته است که در بهار سخن نقل شده و چند سطر آن اینست:

«نقدیم مراسم محبت و یگانگی غائبانه از جانب عمده امرای سموالمان قلیچ‌خان بمسند آرای حکومت قندهار، خان‌عالی شان علی‌مردان خان، ایزد تقدس و تعالی ذات فائز البرکات آن گوهر معدن مردمی و مروت، اختر سماوی عزت و دولت، خلاصه دودمان عظمت و ایالت نقاوه خاندان حشمت و جلالت را از جلیع مکارم روزگار محروس و داشته معزز و کامیاب صورت و معنی دارد. از بسکه جمیع مکارم اخلاق سنیه و محامد اوضاع رضیه از افواه و السنه خلائق بگوش معنی نبوش رسیده طبیعت مهر سرشت را با شما مثل حسنه آن قدر مرانب آشنائی یدید آمده

۱ - مقاله دکتر محمد عبدالله جغتایی، مجله کابل سال ۱۸، ص ۶۴

۲ - دراصل: بخروش



که گویا سالهای دراز دیده، حق بین از انوار جمال چهره نور آگین منور است. . . . توقع از ان گوهر گرامی بحر آشنائی آنست که بنیانی را که این نیازمند درگاه الهی بر سطح دوستی گذاشته آن عالیجاه در استحکامش بذل جهد فرموده همت را بر اتمام تعمیرش گمارند و به اعلام مقاصدی که در این ضلع روی دهد بی حجابانه مرهون منت میگردانیده باشند تا مراتب دوستی خاص بر عوام کوتاه بین بدرجه تحقیق پیوندد . ایام دولت و بختیاری مساعد باد!

سعید خان وقتی پیش علیمردان خان آمد متوجه شد که سیاوش خان قللر آقاسی از طرف شاه صفوی مأمور علیمردان خان شده و جنگی بین آن دو در گرفته است و شکست نصیب سیاوش شده. نامه به موقع رسید، و علیمردان خان فرصت را غنیمت شده از راه آگره و کانکره به لاهور رفت. شاه جهان جمعی را تا دروازه دیوان به استقبال او فرستاد، علیمردان خان يك هزار اشرفی بیکش کرد، و شاه جهان سپر و شمشیر و دستار مرصع و خلعت و بیست اسب و چهار قیل با ساز و سامان دیگر به او بخشید و به لقبشش هزاری، ملقبش ساخت، و خرج راه او را از قندهار تا لاهور، ده لک روپیه از خزانه شاهی دادند و در خانه اعتمادالدوله که بهترین عمارتها بود برایش جا تعیین کردند، سپس حکومت کشمیر به او سپرده شد و اطرافیان او مثل علی بیگ و عبدالله بیگ و اسماعیل بیگ نیز مناصبهای یافتند. سال بعد علیمردان خان به منصب هفت هزاری منصوب و بعنوان نایب الحکومه لاهور و کشمیر معین شد تا از سرما و



گرمای فصول تکلیفی ببیند،<sup>۱</sup>

بواسطه خدمات علیمردان خان در کشمیر. خصوصاً آرها نیدن مردم از قحط - شاه جهان در اکبر آباد او را خواست و ده میلون دام<sup>۲</sup> به او بخشید، و خانه اعتقاد خان را نیز باو داد. این خانه در کنار رود جمند قرار داشت و اعتقاد خان آنرا به شاه پیشکش کرده بود.<sup>۳</sup>

علیمردان خان، چه از جهت سیاسی و اجتماعی، و چه از نظر نظامی، خدمات بسیار. خصوصاً در هند. به شاه جهان کرده است:

«... در کتاب پادشاهنامه - که محتوی وقایع عصر شاه جهان پادشاه مغولی هند است مرقوم است که در آن ایام که علیمردان خان، به قصد تسخیر بدخشان، از کابل حرکت میکرد، به او گفتند که عساکر زیاد از دره های هندوکش عبور نمیتوانند، لذا او باده هزار سوار از راه پروان و آهنگران و سالنگ و دو شاخ گذشته به ختجان واصل شد، و در مراجعت از اندراب از سراب و کوتل طول (خاواک) گذشته، به شین، و از آنجا به رخه حاکم نشین پنجشیر آمد، و از آنجا به گل بهار رسید. می توانیم بگوئیم که با اکثر احتمال، اسکندر مقدونی هم در آمدورفت خود ۲۳ قرن قبل، عیناً از همین دو معبر رود کوتل سالنگ و پنجشیر رفته و از راه خاواک و پنجشیر و گل بهار و از آنجا به اسکندریه پروان

۱ - مجله کابل ص ۶۴

۲ - هر دام یک چهارم روپیه بوده است.

۳ - ایضا مجله کابل

مراجعت کرده است.<sup>۱</sup>

در سال ۱۸ جلوس شاه جهان، وقتی خبر رسید که سبحان‌قلی خان پسر نذر محمد خان زمینداران بلوچ را تحریک کرد و قبائل هزاره و کنار رود را مورد تاخت و تاز قرار داد، علیمردان خان، دو تن از همکاران خود فریدون و فرهاد را به سرکوبی او فرستاد و سال بعد خود از کابل به کاهمرد رفت، و «غنیم» را که طغیان کرده بود شکست داد. سال ۱۰۵۲، ۱۶۳۲ م شهباده مراد بخش نیز - بدستور شاه جهان - به اتفاق علی مردان خان با پنجاه هزار قشون برای فتح بدخشان و بلخ عازم شد. دکتر جغتائی می‌نویسد:

«علی مردان خان از این محاربات سیاسی مقصد دیگری هم داشت و آن رهائی پسرش بود از دولت صفوی که بطور برغمل (گروگان) نگام داشته بودند.»<sup>۲</sup> *شده شکار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*  
جالب آنکه شاه صفوی در اثر فشار سیاسی ناچار شد فرزند او را آزاد کند و باز فرستد.

چند سال بعد که مجدداً خسرو پسر دوم نذر محمد خان طغیان کرد، علیمردان خان به‌مراه اورنگ‌زیب، سال ۱۰۵۷، ۱۶۳۷ م. عازم بلخ و بدخشان شد، و جنگ با ازبکان در گرفت. از قضا، عبدالعزیز خان والی بخارا با همراهانش در رودخانه غرق شدند، و بلخ و بدخشان بطور مسلم

۱ - احمد علی کهزاد، افغانستان در پرتو تاریخ ص ۲۱۳

۲ - مجله کابل، شماره ۲ سال ۱۸ ص ۷۵

از آن نذر محمد خان شد، و علیمردان خان کاری از پیش ببرد.  
در مجموعه مکاتبات عالمگیر، هشت مکتوب بنام علیمردان خان  
وجود دارد که همه پیش از جلوس اورنگ زیب نوشته شده است،  
و اغلب احوالی پرسی از وضع مزاج و مربوط به حکومت کشمیر است.  
در بسیاری از فرمانهای خود، شاه جهان، از علیمردان خان بعنوان  
«یار وفادار» یاد کرده است.

ظاهر آ یکی از فرزندان علیمردان خان نیز در جنگهای داخلی  
هندوستان، حوالی ۱۰۶۸ هـ / ۱۶۵۷ م کشته شده بوده است.  
در انشای ماده و رام نیز مکتوبی بنام علی مردان خان هست  
و چنان مینماید که اورنگ زیب مکتوب را در هنگام حوادث دکن  
نوشته است:

«... منم که بیتو نفس می زدم، زهی محنت!

مگر عفو، تو کنی، و رنه چیست عذر گناه  
خورسندی من از صحت شما بحدی است که به پیمانۀ خیال و  
قیاس نمیکنجد، بنابراین بشرح آن نیز داخته آغاز مطلب میکنم. راجع  
به تباهی و اخراج آن بدبخت باغی پیش از بن نگاشته شد، فلعم دیوگر  
بر فراز کوه بلند واقع است. بواسطۀ نقب و راهی خالی از خطر بدانجا  
نمیتوان رسید.

بنابر آن تمام معامله را از حضور بر نور گذرانده منتظر جواب هستیم. فعلاً راه آذوقه را بر آنان بسته هجوم بردیم و در برابر قلعه مورچل ساخته محاربه داریم. در قلعه ذخیره بسیار است، این محاصره را در هم شکستن استقلال میخواید.

اگر قشونی بزرگ با توپخانه بکمک برسد کار غنیمت بدست مستحقان ملک تمام خواهد شد. ندیبری که منجید مایم اگر بآن بارگاه عالی عرض شود برای سلطنت بسیار مفید خواهد بود.

زیاده خیر باد.

روزی که علی مردان خان به حضور شاه جهان آمد، یک جلد شاهنامه، صورگر انقدر هم پشاه هدیه نمود، و آن از شاهکارهای هنر ایرانی و به خط مرشد شیرازی مورخ ۹۴۲ هـ / ۱۵۳۵ م. است، و مذهب فخرالدین علی موسی شیرازی، و این نسخه در کتابخانه خدا بخش بانگی پور، شماره ۳۵۸ در پشته وجود دارد.

علیمردان خان یک شیعه متعصب مذهبی بود، بطوریکه، وقتی در ماه رمضان چند تن روزه خوار را در لاهور پیش او آوردند، او همه را با کابل تپید کرد! از این طرف هندوکش، به آن طرف هندوکش!

افسوس، که مطردیت و مملوئیت علیمردان در تاریخ، علاقه او را

شاهنامه، مذهب تحت الشعاع قرار داده است.

يك شمير نيز منسوب به عليمردان خان در موزه قلعه دهلي وجود دارد. بر روی این شمير، این عبارت دیده میشود:

«این شمير خاص، از حضور عباس خلدالله ملكه و سلطانه عليمردان خان سرفرازی بان» در پشت شمير عبارت «ياعلی الاعلی، وزیر الملك نواب سعادت علی خان بهادر».

ظاهر چنان می نماید که شمير بعدها به سعادت علی خان انتقال یافته. بنده نمی دانم، آیا عليمردان خان می بایست از این شمير خجالت بکشد و تسلیم بیگانه نشود، یا آنکه شاه صفی می بایست به آبروی جدش، خدمات و افتخاراتی را که عليمردان خان نصیب مملکت کرده و این شمير را دریافت داشته، رعایت بکند، و به آن وضع فجیع، در قتل عام خانواده او اقدام نکند، و از راه آن فضاحت از قندهار بطلبد! دو نقاشی از صورت عليمردان خان وجود دارد که دکتر «کماراسوامی» آنها را چاپ کرده، که هر دو از مرقع «بابوسی تارام» بنارسی گرفته شده، حدس میزنند که این تصویر نخستین تصویری باشد از هنگام ورود او به دربار شاه جهان. قلیچ خان و سایر امرا نیز در این تصویر هستند.

يك کلمه روی تصویر باقی مانده که گواراسوامی آنرا گنجعلیخان خوانده ولی به عقیده دکتر جفتائی این دنباله کلمه دیگری است مثل «عليمردان خان پسر یا خلف گنجعلیخان».

۱ - نقل در مجله کابل، ص ۷۸، اما عبارت وافی به مقصود و شاهانه نیست.

کلمه عباس تنها (به جای شاه عباس) خیلی بعید بنظر میرسد.

تصویر دیگری که حدس زده‌اند از علیمردان خان باشد، در اصل از جنک فیلم است که ما را تماشا می‌کنند. نقاش نام خود را بصورت «خانه‌زاد، بلاقی» نوشته شده و حتی نام فیلم‌ها هم در آن تصویر نوشته شده است که خوانا نیست.

تصویر دیگری در موزه کلکته هست و پرورفسور برون آنرا چاپ کرده. درین تصویر، علی‌مردان خان بر اسب سوار است و برشکم اسب نام سوار نوشته شده، و دو نفر محکوم را دست بسته پیش سوار آورده‌اند. شاید این تصویر مربوط بزمان حمله او بهمراه اورنگ زیب به قندهار نقش شده باشد.

تصویرهای دیگری نیز از او در موزه دهلی و موزه حیدرآباد هست.

وقتی بفهرست آثار خیر و باقیات این مرد در اکتاف ایران؛ از کرمان و بیابانهایش تا قندهار و کابل و هندوستان نگاه می‌کنیم تعجب می‌کنیم که چنین مرد خیری چرا باید چنین سرنوشتی در تاریخ داشته باشد؟

علیمردان خان مردی بود که اقتصاد کشاورزی را پایه اساسی پیشرفتهای دانست و بنا بر این می‌توان به او عنوان «آبادی خواه» داد که بر بسیاری از القاب دیگر تاریخ، از آن جمله «آزادی خواه» برتری کامل دارد.

به بعضی آثار که ازین مرد باقی مانده و بنام او مشهور است درین



سطور اشاره‌ای میشو :

او در سودره، ابراهیم آباد را به نام «ابراهیم» پسر خود  
ایجاد کرد .

در پیشاور باغی ساخت، و در کابل نیز «مندئی» (بازار خوار بار)  
بنا کرد که بنام او شهرت داشت. بازار سقف‌دار پیشاور نیز به تقلید  
اصفهان با نماهای هشت رخ از ابتکارات اوست و گرده آن را برای  
حکومت خان شیرازی به دهلی فرستاد تا در دهلی نیز نمونه سازی  
شود .

در محل «تیل بل» از توابع بهاک کشمیر نیز باغی ساخت، و برای  
آبیاری آن، کوه را بریده نهر آورد و حوضهای بزرگی در آن ساخت  
و میوه ابن باغ را وقف روضه امام رضا (ع) کرد. در راه کشمیر،  
کاروان سرائی در کوه «پنجال» و جاده موله بنا کرد که هر دو به نام  
علی آباد معروف است. ' اتفاقاً در کابل نیز محله‌ای بنام علی آباد  
هست که شاید منسوب به علیمردان خان باشد. البته باغ علیمردان خان  
در کابل از معروفترین باغهای آنجا بوده است.

در «نورنگر» هم شکارگاهی تخصیص داد که شاه جهان اغلب در آنجا  
بشکار می‌پرداخت .

باغ آغرا آباد دهلی که عالمگیر از آن یاد می‌کند نیز به اهتمام  
علیمردان خان صورت گرفته و پل نهر آن را هم علیمردان ساخته،



چنانکه «سرخ پل» را نیز او در پنج منزلی راه کابل به جلال آباد ساخته  
و ماده تاریخ آن اینست :

در زمان ثانی صاحب قران شاه جهان

پادشاه دادگستر ظیل وهاب وحید

خان عالی شان، علی مردان، شد از بهر خدا

بانی این پل به فال خرم و بخت سعید

سال تاریخش چو جستم از خرد، داد این جواب:

بانی این پل علی مردان شد از لطف مجید

(۱۰۵۰)

یادگار معروف تر او نهر دهلی است که از رود جمنا جدا کرده از

راه گوهانه بدلی رسید و حدود بیست کیلومتر طول میکشد. همچنین

نهر سیالکوت که از چناب گرفته شد (حدود لاهور).

نهر رهنک نیز از نهرهایی است که علی مردان خان آنرا کنده

است و از رودخانه فیروز شاه جدا میشود. نهری که از وسط دهلی

میکشد نیز او کنده بود. نهر هنسلی را هم حوالی مادهویورا حفر کرد،

این همان نهری است که باغ شالیمار را مشروب می کند.

او مقبره شاه برهان را در چینوت تعمیر کرد و نور محل را در

جلندر کاشی کاری کرد.

باغ نولک علی مردان خان در لاهور نیز از آثار مهم اوست.

در کابل نیز محله‌ای بنام علیمردان خان هست<sup>۱</sup> و پل علیمردان خان هم در کابل وجود دارد. مرعشی از «باغ نظر»<sup>۲</sup> در قندهار نام می‌برد که منسوب به علیمردان خان میشود و آن را یکی از سه باغ معروف شهر می‌داند، و گوید که آنرا بعد از پدر در قندهار ساخته و این غیر از باغ خود گنجعلیخان است<sup>۳</sup> و در واقعه فتح قندهار (۱۰۵۹ هـ) اتفاقاً همین باغها محل اردوی شاه عباس دوم قرار گرفته بوده است.

علیمردان خان برای مادر خود نیز مقبره‌ای ساخت. این مقبره در لاهور قرار داشت. خود علیمردان خان نیز وقتی در ۱۰۶۶ هـ / ۱۶۵۵ م. به بیماری اسهال درگذشت (در منزل ماچهی واره)، پسرش ابراهیم، جنازه او را با کشتی به لاهور آورد و در کنار مادرش بختک سپرد. این مقبره سبک معماری ایران داشت.<sup>۴</sup>

در مرگ او ماده تاریخی یاد شده در کتاب گنجینه سروری معروف به گنج تاج:

امیری صاحب دولت! مشیری صاحب حشمت  
 فناگویی علی و مرد حق آگاه مردان خان

۱ - روایت احمدعلی کهزاد

۲ - در باب باغ نظر رجوع شود به توضیح نگارنده: آسیای هفت

سنگ ص ۱۴۷

۳ - گنجعلیخان ص ۳۸، مجمل‌التواریخ ص ۴

۴ - مجله کابل ص ۷۸

سفر چون کرد زین دنیای فانی جانب عقبی

ندا آمد به تاریخش که : حق آگامردان خان<sup>۱</sup>

ظاهر آ این مقبره ، هنگام تسلط سیک ها بر لاهور (۱۸۰۷ م .) خراب شد، و سردار گلاب سنک یهور ندیه آنرا ویران کرد. مقبره سه طبقه داشت، طبقه زیرین محل قبر، بالا صفه‌ای هشت‌رخ و گنبدی بر آن که در زمان رنجیت سنک اسلحه خانه شد.

عجیب اینست که تخته سنک‌های مرمر سرخ رنگ این مقبره را هم سیک‌ها برداشته‌اند.<sup>۲</sup>

بر پشت بام ، هر گوشه گنبدهای کوچکی خوش نما ساخته بود . باقیمانده این مقبره توسط دانشگاه لاهور تعمیر شده بود. مقبره در نزدیک تعمیرگاه راه آهن لاهور قرار گرفته .



علیمردان خان بقول ما اثر الامراء، چهارپسر داشته :

- ۱ - ابراهیم که نائب‌الحکومه بنگاله بود.
- ۲ - عبدالله بیک که در عهد عالمگیر به خطاب گنجعلی خان امتیاز یافت (یعنی لقب جدش به اوداده شد)
- ۳ - اسحاق بیک که منصب هزار و پانصدی یافت

۴ - اسماعیل بیک که منصب هشتصدی یافت ( یعنی هشتصدسوار

- ۱ - این تاریخ ۱۰۸۲ میشود نه ۱۰۶۶ که سال مرگ اوست، هر چه فکر کردم نتوانستم تشخیص دهم که احتمالاً چه تحریفی در آن رخ داده است.
- ۲ - مجله کابل ص ۷۹
- ۳ - هر چند به طوریکه خواهیم دید پسر پنجمی او هم «علی بیک» بوده ،

زیر دست داشت)، و این دو برادر در جنگهای «سموگر» با شاه همراه بودند؛ در يك نسخه خطی که جزء کتب پروفیسور محمود شیرانی مرحوم وجود داشته، شرح حال خاندان علیمردان خان ضبط شده است و هنوز هم بقایای آنها در اطراف هند پراکنده اند.<sup>۱</sup>

یکی از پسران علیمردان خان در اصفهان کاخی داشته و شاردن از آن کاخ نام می برد و مینویسد: «... علی بیگ پسر علیمردان خان حاکم قندهار که قندهار را تسلیم هند کرد، در اصفهان کاخی داشته است. این کاخ، کاخ بزرگی بود که بخش بیرونی آن از دوشنای اصلی بزرگ، یکی در جنوب و دیگری در شمال پدید آمده بود، و بوسیله باغی واقع در میان آن دوازده یکدیگر جدا می شد.»<sup>۲</sup>

مهمترین اثر علیمردان، بعد از آب انبار کرمان و باغ کابل و قندهار، يك باغ بزرگ و گویا بی نظیر و منحصر بفرد در عالم است که در لاهور جای دارد.



اما اینکه این آبادانیها با چه بودجه ای انجام شده است، باید گفت که در آمد عمومی مملکت صرف آن میشده. علاوه بر کمکهائی که شاه جهان کرده گمان آنست که خود علیمردان خان نیز قسمتی از ثروت بی کران خود را صرف آن کرده باشد.

علیمردان خان توانسته بود قسمت عمده ثروت خود را از قندهار

۱ - مجله کابل ص ۸۰

۲ - سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی ج ۸ ص ۷۶

به لاهور منتقل کند، و بهمین سبب است که تاوریه، وقتی در هندوستان بوده، درباب همین علیمردان خان می نویسد: «علیمردان، پسر آخرین امیر قندهار که از پدر ثروت بی پایانی به ارث برده بود، وقتی به دربار مغول کبیر (مقصود شاه جهان است ۱۰۳۷ تا ۱۰۶۹ = ۱۶۲۷ تا ۱۶۵۸ م) رفت، همه ظروف او از طلا بودا و بقدری صندوقهای او از طلا نباشته بود که مقرری شاه هند را قبول نمی کرد.

او قسری عالی در جهان آباد بنا کرده بود. یکروز که شاه هند با شاهزاده خانمهای دربارش به دیدن او رفت، می گویند زوجه او (یعنی زوجه علیمردان خان) چندین صندوق را گشود که همه پر از طلا بود، او به شاهزاده خانمها گفت:

«اگر شوهر من را نبه و مقرری قبول نمی کند برای اینست که لقمه نانی بقدر خود و عیالش دارد»<sup>۱</sup>

در واقع علیمردان خان مثل بسیاری از بزرگان درین مورد تابع و حکیم عالیقدر ابوالقاسم میرفندرسکی (فوت ۱۰۵۰ هـ / ۱۶۴۰ م) شده بود که بقول صاحب تاریخ: «مردی بود در کمال دیانت و خوش مذهبی ... چندین مرتبه به هند رفته بود، و میفرمود که «کسب» و «مصرف» در دو محل باید، یعنی از محلی باید کسب کرد، و در محل دیگر باید خرج کرد»<sup>۲</sup>

۱ - ترجمه سفرنامه تاوریه چاپ اول، ص ۱۰۲۰

۲ - وقایع السنین خاتون آبادی ص ۵۱۵

روزهائی که نگارنده در لاهور در گیر و دار با زدید آ نارتاریخی  
 وقتی گذراند، يك روز به قصد با زدید بیاغ «شالیمار» رفت . این باغ  
 از باغهای معروفی است که بعدها نادرشاه در همان باغ عهدنامه معروف  
 خود را با محمدشاه، در محرم الحرام سنه ۱۱۵۲ هـ / آوریل ۱۷۳۹ م،  
 اردیبهشت ماه، فصل بهشتی لاهور، امضاء کرد

میرزا مهدی خان که مجذوب ماهتاب لاهور بود، گوید که این  
 کلمه شالیمار در اصل «شعله ماه» بوده است. اما من از استاد فاضل آقای  
 وزیر الحسن عابدی شنیدم که این کلمه در سانسکریت بمعنی آبشار است و من  
 آبشار مصنوعی زیبای آن را هم که خود يك فن خاص است دیده‌ام:  
 صفحه‌ای است مسطح با شیب ملایم منتهی بادندانهایی حساب شده که  
 چون آب بر آن بغلطد سدائی میکند که کوئی آب از يك آبشار  
 شش هفت متری میریزد!

تاریخ بنای این باغ ربیع الاول ۱۰۵۱ هـ / ۱۶۴۱ م . است و در

بروسه‌ها و اسامی و مطالعات تاریخی

- ۱ - نادرنامه ص ۱۶۰ جامع علوم انسانی
- ۲ - از پاریز تا پاریس ص ۱۷۰
- ۳ - ظاهراً شروع به ایجاد شالیمار چند سال قبل از ورود علیمردان  
 خان صورت گرفته، شاعری ماده تاریخ آن را چنین گفته است:  
 چون شاه جهان پادشاه حامی دین  
 آراسته شالیمار با طرز شین

تاریخ بنای این رضوان چشم

گفتا که بگو (نمونه خلد برین)



راهنمای آن نوشته شده که این باغ، زیر نظر علیمردان خان بوبه کمک مهندسانی که همراه او بوده اند ساخته شده است.

باغ شالیمار قبل از آن وجود داشته ولی تعمیرات عمده آن توسط علیمردان خان صورت گرفته، اما مهمترین کار او درین مورد ایجاد نهر بزرگی است که بنام «شاه نهر» معروف است، و آن را خاصه برای همین باغ، علیمردان خان، حفر نموده است.

برای مخارج این نهر، علی مردان خان، دویست هزار روپیه صرف کرده است. او بشاه جهان گفت: «شخصی از همراهان فدوی در حفر انهار دستی دارد، او میگوید از دهانه دریای راوی (رودخانه راوی) - که از کوهستان برآمده بزمین هموار جریان دارد، نهری برای آبیاری اراضی و باغها میتوان کشید. شاه جهان عرضش قبول کرد، و خرج نهر را اولاً صد هزار روپیه از خزانه پرداخت و چون کفایت نکرد صد هزار دیگر بر آن افزود.

نهر را از راج پوره آغاز کردند - که موضعی است نزدیک به نوریور - و در بین او و لاهور ۴۹ جریب فاصله است. ازین نهر چنان فائدهای به پنجاب رسید که نواحی گورداسپور و غیره تماماً آزرخیز شد. در باب کشدن این نهر، نوشته اند:

۱ - لاهور، پروفسور محمد باقر، ص ۳۸۵

۲ - مقاله پروفسور جلتاشی، ترجمه ملك الشعراء نادری افغانی، مجله



چون علی مردان خان بمرض مقدس رسانید که یکی از همراهان  
 این بنده در حفر قنوت و قوف و مهارت تمام دارد و نهد می نماید که از  
 جایی که آب در یای راوی از کوهستان بر آمده بر زمین همواره  
 می رود نهری - که آب آن به بساتین دار السلطنه لاهور خاطر خواه  
 رسد جدا کرده بیارد - از آنجا که توجه عالم آرای بهار گلشن کامرانی  
 آرزوی حدیقه سلطنت و جهان بانی بر آرایش باغ و بساتین زباده از  
 اندازه است و توجه والا همه وقت بر تعیبه مصالح رفاهیت عباد و  
 آبادی بلاد مصروف ، مبلغ يك لك روپیه - که دانایان این فن بر آورد  
 نموده بودند - حواله خان والاشان نمودند. خان مذکور معتمدان خود  
 را با تمام این کار گذاشته فرمود که از موضوع راجپور که بجانب نور -  
 پور واقع است و از آنجا تا دار السلطنه لاهور مساحت زمینی که آب  
 در آن جریان نماید چهل و هشت و نیم کرده جریبی بود شروع در حفر  
 نهر نمایند. بعد از آنکه این کار با انجام رسید آب چنانچه باید نیامد.  
 مدد زار روپیه دیگر حواله بنده های درگاه صاحب وقوف شد تا آب خاطر  
 خواه برسد. کار پیردازان از بیوقوفی و عدم مهارت پنجاه هزار روپیه بر  
 مرمت آن صرف نموده کاری نتوانستند ساخت - حسب الحکم اشرف  
 جامع کمالات سوری و معنوی ملا علاء الملک تونی - که از آب ترازو  
 علوم غریبه قوف تمام دارد - تا پنج گروه نهر آورده علی مردان خان را  
 بحر داشته ، سی و دو کرده را نوبر نموده آب وافر آورد - چنانچه از

سال شانزدهم جلوس تا حال که سال سیم است آب وافر می فتور بباغات

می رسد. «

مشخصات باغ شالیمار نیز بدین شرح یاد شده است :

«... این باغ دلنشین نشاط افزا مشتمل است بر سه طبقه : طبقه

لیارابه فرح بخش، وسطی را مرتبه پایان که حکم یک درجه دارد.

فیض بخش موسوم ساختند. طبقه بالا که سه صد و سی گز مربع است،

شتمل است بر هشت دست عمارت چهار در، ارساط اضلاع چهار گانه و

بهار دیگر در چهار کنج. عمارت شمالی که آرام گاه اقدس است و از راهش از

سنگ مرمر و به نفاسی دلربای نظار گیان خانه است به طول ده گز و عرض

هفت و در وسط آن حوضی است منبت کار از سنگ مرمر چهار گز در چهار-

طرف ز چشمه جوشان، و در دو بازوی آن دو حجره هر یکی هفت گز در پنج-

بیش آن سراسر ایوانی است پایه دار سه چشمه بطول بیست و پنج ذراع

عرض هشت و نیمه پس آن شاه نشین بطول شش گز و عرض دو و نیم-

ب نهر از جنوبی سو باین عمارت در آمده و تا حد این عمارت سر پوشیده

گذشته بباغ سر بر می آرد و به نهری به پهنای هفت ذراع که در وسط

حیابانی بعرض بیست و سه گز مرتب ساخته اند در آمده بجانب عمارت

بمع شمالی این باغ که از اره آن نیز از سنگ مرمر است و به نقاشی

رح بخش بینندگان و آن ایوان در ایوانی است پایه دار از هر چهار طرف

از بطول بیست و پنج ذراع و عرض هزدم و در درازا سه چشمه دارد و در

پهنا دو می رود - و از نخستین ایوان سر پوشیده جریان نمود در چشمه

میانگی ایوان دوم رسیده، سه آبخار هر کدام بعرض هفت ذراع شده در  
حوض طبقه دوم - که هفت گز مربع است و در وسط آن فواره افشان میریزد -  
در زیر هر آبخاری چینی خانه ای از سنگ مرمر در کمال زیبایی ساخته اند  
که روز بگذاشتن او انشی زرین مملو بگلهای رنگین و شب با فروختن  
شموع کافوری نظر فریب نماشانیان میگردد - و در وسط ضلع شرقی منزلی  
است که مطلع آفتاب سپهر خلافت است یعنی جهرو که دیوانخانه خاص و  
عام - پیش جهرو که در جانب بیرون ایوان دیوانخانه مذکور است - محاط  
بچار دیوار مجصص، و در وسط ضلع غربی عمارتی است قرینه آن که نشیمن  
ملکه زمان مالکه دوران یکم صاحب است - مابین این هر دو عمارت  
نهری است بعرض هفت گز در خیابانی بعرض بیست و سه - و در وسط باغ  
در ملتقای نهرین حوضی است مربع بطول و عرض بیست و سه گز و همگی  
فواره های این باغ - که صد هفت است - هفت در حوض مذکور و نو در نهرها -  
در هر نهری قطاری بار تفاع چار گز از آب جاه میجوشد - و در هر کنج  
این باغ برجی است مشتمل بر مثنی خانه کنبدی، و بالای آن چو کهندی  
هشت پهلو از سنگ سرخ - پیش آن ایوانی است سه چشمه نیم مثنی -  
طبقه دوم - که مرتبه اولی باغ فیض بخش است - طولش به صد و سی  
گز، عرضش نود و شش است - آب از حوض هفت گز مربع که نگاشته شد  
بطریق آبشار بر آمده به نهری که در سر آغاز این طبقه بطول دوازده  
و عرض هشت است در میان آن کرسی سنگ مرمر که هر چهار طرف چینی -  
خانهها دارد و آب از وسط آن جوشیده بهر جانبی تراش میکند تعبیه

نموده‌اند - سرری از سنک مرمریش آن منصوب ساخته میریزد - و از آن بحوضی که در وسط این طبقه است و طولش هشتاد و دو گز و عرضش هفتاد و دو است - و یکصد و پنجاه و دو فواره دارد - در میآید - و در وسط حوض چبوتره است بطول یازده و عرض هشت - و در کنار شرقی و غربی این حوض دو ایوان از سنک سرخ واقع شده - و دو جانب وسط ضلع شمالی نیز دو ایوان از سنک مرمرست - آب از حوض میان این دو ایوان سرپوشیده گذشته و سه آبشار چادری شده در حوض طبقه سوم که طولش موافق عرض يك آبشارده گز است و عرضش مطابق عرض هر یکی از دو آبشار دیگر هشت گز میریزد - و چینی خانه‌های این آبشارها بسان چینی خانه‌های آبشاری باغ فرح بخش است ، و در ضلع شرقی این طبقه حمامی است پرچین کاری در غایت نظافت و لطافت مشتمل بر گرم خانه و سردخانه ، آب روان دارد و رخت کن وسیع - طبقه سوم که مرتبه ثانیه فیض بخش است در طول و عرض و خیابانها و نهرین و حوض مربع وسط باغ مثل باغ فرح بخش است - و تفاوتی نیست - الا آنکه در نهری که از جنوب سو بشمال رو میرود سه قطار فواره نشانده اند و جملگی فواره‌های این طبقه که يك سد و چهل و سه است - به ارتفاع پنج گز از آب نهر می‌جهد . در وسط ضلع شمالی این طبقه رو بجنوب عمارت دولتخانه خاص است و آن ایوانی است پایه دار بطول بیست و پنج گز مشتمل بر سه چشمه و عرض هشت و نیم ذراع محتوی بر يك چشمه از اژه این نیز از سنک مرمر است و به نقاشی حیرت افزای جهان نوردان . در وسط این

ایوان حوضی است چارگز درسه ، بطرز آ بجوش - و آب نهر ازین ایوان سر پوشیده گذشته بطرف شمال بد باغ میوه که در طول و عرض مساوی باغ فرح بخش است بر می آید - مغانی آسمانی این باغ بصرف شش لک روپیه انجام یافته

جای دیگر به تفصیل بیشتری ازین باغ چنین یاد شده است:  
 «... چون عمارت باغ فیض بخش - که تاریخ اساس آن و آمدن نهر سابقاً نگارش یافته - باهتمام خلیل الله خان انجام گرفته زینت افزای هندوستان شده ، از تاریخ بنا تا این روز يك سال و پنج و ماه چهار روز منقضی گشته بود هفتم مامد کور (شعبان ۱۰۵۲ هـ) در ساعت سعد بیمن قدم میمنت لزوم ، غیرت بهشت برین گردید - طبع اشرف از تماشای متنزهات این نزهت آباد فردوسی بنیاد - که در رشاقت اشجار طوبی کردار و شکفته روئی رباحین و طراوت ازهار خاصه دلکشائی فحش چمن و خیابان سلامت آبهای روان هزار نکته خاطر نشان و گرفت دلنشین برین دارد بغایت الغایت منشرح و متبسط گشت - جمیع بنده ها تسلیمات مبارکباد بجا آورده مردم سیاح از روم و عراق و مآدراء النهر بر زبان آوردند که قطع نظر از اغراقات شاعرانه و مبالغات سخنوری بحکم قطعی میتوان گفت که نظیر این قدسی مکان بر روی زمین موجود نشده ، شبیه این باغ دلپذیر بدیده هیچ آفریده در نیامده باشد - مجملآ آن منظور تریت

۱ - عبدالحمید لاهوری ، پادشاهنامه ، ج ۲ ص ۳۱۱ ، بتل از لاهور

پروفیسور محمد باقر ص ۲۹۰



مبادی عالی به این صورت اتفاق افتاده که تمام این باغ دلنشین مشتمل است بر سه طبقه :

طبقه بالا را به فرح بخش و طبقه میانه را که با مرتبه پایان حکم یک درجه دارد بقیض بخش مرسوم ساخته اند - طبقه بالا که سی صد و سی گز مربع است هشت دست عمارت دارد - چهار در وسط اضلاع چهار گانه و چهار دیگر در چهار کنج - عمارت شمالی که آرامگاه مقدس است، او بطرح بدیع و هندسه غریب در نهایت صفا و زینت اساس یافته و از اره اش از سنگ مرمر در نهایت صافی و شفافی، و در وسط آن حوضیست منبت کار از سنگ مرمر چهار گز در چهار بطر ز چشمه جوشان، و در دو طرف آن دو حجره هر یکی هفت گز در پنج گز - و پیشش ایوانی است پایه دار سه چشمه بطول بیست و پنج و عرض هشت و نیم - و عقب آن شام نشینی بطول شش و عرض دو ذراع و نیم - آب نهر از جانب جنوب به این عمارت سر پوشیده گذشته به باغ سر بر می آورد و نهری که بمرض هفت گز در وسط خیابان - که بمرض بیست و سه گز مرتب ساخته اند در آمده بجانب عمارت ضلع شمالی این باغ که از اره آن نیز از سنگ مرمر است (و آن ایوان در ایوانی است پایه دار از هر چهار طرف باز بطول بیست و پنج گز و عرض هر زده و در درازی سه چشمه دارد و در پهنا دو) می رود، و از نخستین ایوان سر پوشیده جریان نموده از آنجا به چشمه میانگی ایوان دوم رسیده بصورت سه آبشار که هر کدام بمرض هفت گز است از سه جانب در حوض طبقه دوم که او نیز هفت گز مربع است می ریزد -

و در زیر هر سه آباد چینی خانهها، از سنگ مرمر بکمال صفا و پاکیزگی ساخته اند که روز بگذراشتن اوانی زردین بر از گل چون چمن رنگین دیده افروز اهل نظرست - و شب با فروزش شمع کافوری چون طاق فلک بنور انجم نو آئین - و در وسط ضلع شرقی جهرو که خاص و عام است و پیشت جهرو که در جانب بیرون ایوان دیوان خانه است محاط بچهار دیوار مجسمه در وسط ضلع غربی فرینت آن، عمارت عالی اساس ملکه دوران یکم صاحب است - ما بین هر دو عمارت نهریست بعرض هفت ذراع در خیابانی بعرض بیست و سه ذراع، و در وسط باغ که آب نهر است دو جانب دیده بگذرد حوضی است مربع بطول و عرض بیست و سه گز که از کمال طرا و لطافت قطره قطره اش فطره رطوبت بسحاب شاداب و ذکوة عنذین بجله و فرات می دهد و تمامی فوارهای این باغ - که صد و هفت است - فند در حوض مذکور نمود در هر سه نهر به ارتفاع چهار گز - آب چنان می جوشد که از فرط لطافت بیننده را در گرداب حیرت می فکند و در هر کج باغ بر جیست منمن و بر بالای آن چون کهنندی هشت پهلوان سنگ سرخ هر یک شصت و سه تپه اولی این باغ که از فرط گل رسوز مرغزار جنات عدن را می آید سه صد و سی گز طول و نمود و شش گز عرض دارد .

آب از حوض هفت گز مربع که بقلم آمده بطرز آبخار بر آمده بنهری که در آغاز این طبقه بطول دوازده و عرض هشت گز روانی پذیرفته و هر چهار طرف چینی خانههای رنگین دارد و آب از وسط آن جوشیده



بهر جانبی تراوش می نماید و در میان آن کرسی از سنگ مرمر و سریری که از سنگ مذکور در پیشش منصوب ساخته اند - می ریزد، و آبشارهای مذکور بحوضی که در وسط این طبقه است - دهشتاد و دو کز طول هفتاد و دو عرض و یکصد و پنجاه و دو فواره دارد و در وسط آن چبوتره ایست بطول یازده و عرض هشت و بر کنار شرقی و غربی آن دو ایوان از سنگ سرخ واقع شده و در دو جانب شمالی نیز دو ایوان از سنگ مرمر است - در آمده در میان ایوان های مذکور سرپوشیده گذشته بصورت سه آبشار که به چادر مرمر دست - و هر يك از عالم لوحی از بلور صفا احداث پذیرفته چنانچه صفا و شفافی آن بمرتب است که از آن تا آئینه فرنگی و مینای حلبی تفاوت از صفای صبح تا ظلمت شام است. در حوض طبقه سوم که طولش موافق عرض يك آبشار ده کز و عرضش موافق هر یکی از دو آبشار هفت کز می ریزد - و چینی خانهای این آبشار هم بدستور باغ فرح بخش است - و جانب شرقی این باغ حمامی پرچین کاری در کمال تزئین و تکلف و پرکاری به اتمام رسیده که در آب و تاب مثل دقرینه ندارد و چون مرتبه نایبه که فیض نام دارد در طول و عرض خیابان و نهر و حیاض مثل باغ فرح بخش است تفاوت همین قدر است که در نهری که از جنوب بشمال میرود سه قطار فواره - که عدد آن یکصد و چهل و سه است - به ارتفاع پنج کز از آب نهر می جهد - و در وسط ضلع شمالی این باغ نیز روبه جنوب ایوانی است پایه دار بطول بیست و پنج کز مشتمل بر سه چشمه و عرض هشت و نیم محتوی بريك چشمه و ازاره آن از سنگ

مرمر است، بنقاشی حیرت افزای جهان نوردان - دود وسطش حوضی چهار کز در سه کز بطرح آب جوش، و آب نهر از وسط حقیقی آن گذشته پیان میوه - که آن نیز در طول عرض مساوی هر دو باغ مسطور است بر می آید.

این باغ خواص پیوره و عمارات دیگر آن قدر دارد که هر گاه خدیو زمان با پردگیان مشکوی دولت به این بهشتی مکان تشریف می - فرمایند احتیاج به خیمه نمی شود - القصه این نزعت گاه کشاده فضا که سخن در طول و عرض آن بر فرض انها به دور و دراز می کشد به صرف شش لك رویه صورت تمامیت پذیرفته<sup>۱</sup>

نگارنده در ساعاتی که کنار حوضهای مرمر و فواره های دلپذیر باغ شالیمار قدم می زدم<sup>۲</sup> و بقایای رودخانه راوی و نهر علی مردان خان را

۱- عمل صالح، ج ۲، ص ۲۷۳ به نقل از کتاب لاهور پروفیسور محمد باقر

۲- این باغ شالیمار، خاطرات فراوان تاریخی دارد. میرزا مهدی استر آبادی آنرا محرف شعله ماه دانسته، در همین باغ بزرگ زیبا بود که نادر شاه افشار در محرم ۱۱۵۲ / ۸ آوریل ۱۷۳۹ م با محمد شاه گورگانی ملاقات کرد محمد شاه ناچار شد تا کاخ شلیمار پیاده یا بدودر آنجا قرار داد معروف شلیمار را امضاء کرد. سطر آخر آن قرار داد اینست: «... قلعو شهر لهری بندر یا تمام ممالک واقع در مشرق رود انک، و رود سند و نالاسنگک، کمافی السابق جزء سلطنت هندوستان خواهد بود. در باغ شلیمار، مورخه ۱۱ محرم الحرام سنه ۱۱۵۲ هجری، محمد شاه تیموری، نادر شاه افشار» نادر نامه قدوسی، ص ۱۶۰

می دیدم ، خیلی مایل بودم که بروم و فاتحه‌ای بر قبر این همشهری یا واسطه خود - بخوانم ، ولی ممکن نشد ، زیرا قبر در محوطه ممنوعه راه آهن لاهور قرار دارد و اطراف آن سیم خاردار است . شاید هم الخیر فی ما وقع .

در باب ثروت علیمردان خان - که منبع اینهمه آثار خیر و برکت بود - آنقدر اغراق آمیز صحبت شده که صورت افسانه‌ای پیدا کرده بوده است .

مردم کابل خصوصاً آنها که نام باغ علیمردان خان و محله علیمردان خان را در کابل شنیده‌اند ، و این محله تا سال‌ها پیش ، محل سکونت ساربانان و قافله‌جات بود - در باب ثروت علیمردان خان افسانه‌هایی دارند . که یکی از افسانه‌های آنها را ، آقای زکنتیا محقق افغانی در مجله کابل نقل کرده است . ایشان می‌نویسند :

«... علیمردان خان جوانی رشید و خان‌زاده بود ، پدرش صاحب ملک و دولت زیاد و دراب‌دریای کابل در عمارت باشکوهی که در میان باغ بزرگ و باطراونی بنا شده بود اقامت داشت .

یک روز شام علیمردان خان در میان باغ پندر خوبش -

که از بس لطافت و طراوت نمونه فردوس برین بود گردش میکرد، از دور يك خیل دختران پری زنی را مشاهده کرد که میان حوض مشغول آب تزی بودند، جوان از مشاهده این کیفیت خیلی دوچار تعجب شد، زیرا از حرم پدرش هیچگاه چنین اوضاعی را مشاهده نکرده بود پس در پشت درختی پنهان شده به تماشا پرداخت. از میان دختران یکی بقدری مقبول و دلنریب بود که علیردان خان بمجرد دیدن، يك دلچه بلکه صد دل، عاشق او شد.

لیکن دختران، پس از لباس پوشی، ملاق (معلق) زده بسورت کبوتران سفیدی تبدیل و بهوا پرواز کردند. جوان مدنی مبهوب و بیقرار مانده بود تا یکی از ملازمین که از غیبت او مشوش شده بود او را پیدا کرده خبر داد که پدرش در انتظار او میباشد. علیردانخان در حالیکه از آتش عشق میسوخت به حرامسرای رفت و پدر و مادرش که رنگ پریده و حالت افسرده او را دیدند مضطرب شدند و هر چند در صد بازخواست برآمدند سودی نبخشید - خلاصه آن شب علیردانخان بایک عالم سوز و کداز بسر برد و خاطره آن پری سفیدپوش او را سخت معذب میداشت. فردا که از خواب برخاست آتش سینه را هنوز تیز و تشنگی نیدار بار را افزون تر یافت، بطوریکه پدر و مادر و تمام اهل حرامسرای از حالت رنجوری او واقف شدند، اما هر قدر سعی کردند علیردانخان به افشای راز پنهانی جرأت نمی نمود. گاهی حیا مانع

میشد و زمانی - از ترس آنکه فدهاش را باور نکرده بر او بخندند - لب نمیکشود.

قصه کوتاه، روزی چند بدین منوال گذشت و غبار رنجوری و پژمردگی بر رخسار زیبایی علیمردانخان نمایانتر شد. تا آنکه بالاخره پدرش باقتنی چند از دوستان دربن یاره به معشوره پرداخت. یکی از آن میانه که مرد اول جهان دیده و تجربه کاری بود حاضر شد درصدد کشف علت این امر بر آید. و بدین مقصود با جوان ازهر در داخل صحبت شد و بقدری او را زیر تأثیر خویش در آورد که بالاخره رمز اصلی را از وی دریافت و چون پیدرش باز گفت، هر دو در حیرت باقی ماندند، زیرا یافتن پری کوه قاف و حاضر کردن او، از قدرت ایشان بالاتر بود ...

پس لاجرم بعد از مشوره با جمعی از خردمندان چنین تجویز کردند که یکی از بهترین دختران زیبارو را به او نامزد کنند تا شاید این علاقه تازه اسباب فراموشی خاطره اسرار آمیز آن پری را فراهم سازد.

پس ابتدا شمائل پری را از او جویا شدند و سپس زنان حرم ب جستجو پرداختند. تمام خانه های اشراف را ریکه شو نمودند تا نظیر شمائل مذکور دختری بیابند که اسباب تسلی خاطر جوان شده بتواند، لیکن آنچه راییشتر جستند کمتر یافتند، تا آنکه آخر الامر روزی یکی از زنان شهر که از هنگامه خبر شده بود، معادری هم خبر داد که در



خانه فلان بیوه زن ، دختر مهوشی که به اوصاف مطلوبه شما موافقت دارد موجود است .

مادر ، قضیه را به پدر علیمردان خان خبر داد و چون جمعی از زنان حرم بدانجا رفتند واقعاً دختری که خیلی شبیه تمثال خیالی علیمردان خان بود ، بازیافتند . حاجت بگفتن نیست که علی الفور این دختر به حباله نکاح جوان درآمد . از قضاء ، این وصلت - طوریکه مردان آزموده پیشگوئی کرده بودند - اسباب دلگرمی علیمردان خان را فراهم کرد و روزی چند دل خوش میبود و بزودی قضیه خفقان او از سر زبانها افتاد .

اما پس از چندی اطرافیان حس کردند که روز بروز علیمردان خان زرد و زار شده میرود و از قوای جسمیش میکاهد . هر چند اطباء به تداوی پرداختند سودی بخشید و علت این نقصان را درک نتوانستند بطوری که بالجمله از معالجه مأیوس مانده در بستر بیماری افتاده بود . روزی یکتفر بخانه اش گذر کرد و اصرار نمود که صاحب خانه رایسند . چون از حال علیمردان خان واقف شد ، پس از اندکی تفکر سر بگوش او نزدیک کرده گفت : «چیزی نیست ، شما با غیر جنس ازدواج کرده اید . اگر بخواهید این کیفیت را تحقیق کنید ، شب در تمام خانه آب نگذارید و انگشت خویش را با چاقو کمی بریده قدری نمک بر آن بپاشید تا خوابتان نبرد و مخفیانه حالت همخوابه خود را تماشا کنید .»

علیمردان خان از شنیدن این سخن ابتداء خیلی تعجب کرد و به فکر اینکه در مرور این چندماه با همان معشوقه خیالی خویش همسر

بوده باشد باطناً ذوق عجیبی را در او بحر کت میآورد اما بالمقابل اندیشه ناخوشی روز افزون اسباب پریشانی فکر او را فراهم میکرد. به وقت شب که داخل بستر میشد با نگاه مخصوصی با هم خوابه خود نظر میکرد، ولی هیچ يك نشانی که غیر جنس بودن او را معرفی نماید در وی نیافت. با وجود این مخفیاً امر کرده بود که يك قطره آب در تمام خانه باقی نگذارند و زمانی که حس کرد خانمش بخواب فرود رفته با چاقوی تیزی سر انگشت خویش را بریده کمی نمک بر آن پاشیده در زیر روی کش نازکی خود را مخفی کرد و منتظر شد. در نیم شب، خانم بیدار شده، ب جستجوی آب بر آمد. ولی هر قدر تجسس کرد در تمام خانه آب نیافت.

لاجرم با بیچ و تاب زیاد دوباره داخل بستر گردید اما، خوابش نبرد. پس از ساعتی باز سر بدر کرده اما این دفعه بجای آنکه از بستر خارج شود، دفعه نصف تنه اش بصورت عجیبی دراز شده رفته بطوریکه از بستر بجانب پنجره و از آنجا بیائین سر از زیر گردید و بدریا (نهر) که در زیر خانه جاری بود رسید و لحظه ای چند مشغول آشامیدن آب بود، سپس به همیان صورت کوتاه شده رفته تا آنکه دوباره سرش روی بستر قرار گرفت!

علیمردان خان را ازین وضعیت خوف شدیدی دست داده نزدیک بود زهره اش آب شود. تا صبح باضطراب زیادی در بستر از پهلوانی به پهلوانی می غلطید. فردا گدا باز آمد و کیفیت شب را جویا شد. علیمردان خان تمام قضیه را باو باز گفت. پیرمرد سر جنبانیده گفت:



دیدم که حدس من بجا بود؛ اکنون باید خود را از شر این جنه اخلاص کنی والا زود است که جانت را هم مثل جسمت بتدریج خواهد خورد... این هم بخت مدد کرد که من بسر وقت رسیدم، زیرا حالا نه تنها از مرگ نجات یافتی بلکه صاحب ثروت بی پایانی هم خواهی شد، برای این کار باید همه چیز را که میگویم بدقت زیاد اجرا کنی. زیرا اگر فهمید که تو او را شناخته‌ای. پس دای بتو امشب آرام بخواب ولی بکسی بگو تا علی الصباح تنوری را از هیزم خشک گرم کند و وقتی که از خواب برمیخیزی زن را نیز، بهر اسم و رسم، نزد تنور گرم و شعله افشان بیاورد و به بهانه نشان دادن چیزی او را یک قوت در تنور تیله کن و فوری سر بوش سنگین را بر سرش بگذارد و روی آن سنگ بزرگی را قرار داده هر چند داد و فریاد کند هوش کن که سر تنور را پیش از یک شبانه روز بازی نکنی، زیرا بدان که در آن صورت خودت تلف خواهی شد. پس از یک شبانه روز که تنور سرد شده میاشد سر آنرا باز کن و درون خاکسترها را بیال، قطعه سنگی خواهی یافت که بهر چیز بزنی طلا میشود. آنوقت باید این ثروت بی پایان را جز بامور خیریه بدیگر کارها صرف نکنی...

همان بود که علیمردان خان پس از تردد زیاد و کشمکش باطنی بالاخره گفته گدا را قبول کرده، علی الصباح که از خواب برخاست از زن خود خواهش کرد تا امروز خودش برای او یک کسبچه در تنور بیند. زن هر چند عذر نمود که نان پزی را یاد ندارد اما علیمردان خان

اصرار ورزید و آخر الامر هر دو بر سر تنور حاضر شدند. زن آستینچه را در بر کرده، میخواست زواله را به تنور بزند. علیمردان خان بالله گفته او را در تنور افکند و فوری سرپوش را بر سرش گذاشت و سنگه زرینی را که قبلاً تهیه دیده بود بر آن قرار داد.

زن از داخل تنور شروع بداد و فریاد کرد، در ضمن میگفت: یکبار سر تنور را باز کن با تو یک مطلب آخری دارم که میگویم یک سر بزرگ را بتو افشا میکنم... سلامت تو در آن است... اها علیمردان خان اعتنائی ننمود و فردا که سر تنور را کشود، از میان خاکسترها، (سنگ فارس) را یافت و تجربه کرد که بهر چیز آنرا آشنا مینمود فوری به زر سرخ تبدیل میشد.

به این سورت علیمردان خان نظر بتوصیه کدا به تعمیر بازارهای شهر (چارچته) و با عمرانات بزرگ عام العنقه دیگر پرداخت، چنانچه نامش در تواریخ باقی ماند.

آقای عقیقی، از محققان افغانی در دنباله مقاله آقای رشتیا، ضمن اشاره به بعضی اختلاف روایتها، در مورد این داستان، اضافه کرده اند که:

«... چون آواز این داستان در معمول علیمردان خان بگوش شاهجهان رسید او را بدر بار خود طلب، و سنگ فارس را ازو بخواست. اما علیمردان بقر موده ملنگه از دادن سنگ انکار ورزیده، و چون شاه او را بقتل

تهدید کرد - راضی شد که نمایشی از عمل طلاسازی داده بعد سنگ را تحویل کند. روزی در کنار دریای اتک مردم را احضار و در حضور آنها مقداری مس را با تماس به سنگ فارس طلا ساخته ، اما دفعهٔ سنگ را به دریا انداخت.

شاه برای کشیدن سنگ از دریا فیل ها را زنجیر بسته داخل نمود و بعضی زنجیر ها که بسنگ در قعر دریا تماس کرده بود طلا شده بود اما سنگ را بیرون کرده نتوانستند.



بر کردیم به اصل سخن صائب و زرد شده شدن «سنگ الم» بافتح قندهار را يك دوست یا کستانی بسیار با ذوق در کراچی داشتیم که مخلص بیرایشان را در کنار بوته های گل های کاغذی موزه کراچی زیارت کردم. و او مرحوم ممتاز حسین ادیب شعر شناس فارسی دوست - و در عین حال رئیس انجمن اردو - بود. پروژه کتابخانه ملی افغانستان  
او دیوانی از صائب جنودت افست چاپ کرده و مقدمه ای نیز بر آن نوشته است در مقدمه کتاب ضمن اینکه اشاره بفتح قندهار و مثنوی صائب می کند: می نویسد:

«... وی مثنوی بزرگی در وصف فتح قندهار به دست شاه جهان در ۱۰۸۹/۱۶۷۸ سروده است.» این سخن اشتباهی دارد که دوست دانشمند عزیز آقای دکتر محمد امین رباحی بنده را بان توجه دادند و آن اینکه اولاً تاریخ ضبط اشتباه است و در بن سال در واقع سه سال بوده که صائب روی در نقاب خاک کشیده بوده است.

در ثانی آنکه تمام تذکرها تسریع دارند که شعر صائب در فتح قندهار به اشاره و دستور شاه عباس نانی بود، و سال مورد بحث سال ۱۲ از سلطنت شاه سلیمان صفوی است، که بقول خودش، گرفت خیل ملک در میان سلیمان را، بنا بر این در آن سال موردی برای سرودن این فتح نامه پیش نمی آید.

۱ - استاد امیری در باب این مثنوی نوشته اند: مثنوی ای به امر شاه عباس ثانی در فتح قندهار به تقلید از شاهنامه سروده است که عده ای آن را بالغ بر سی و پنج هزار بیت نوشته اند (به نقل رهون) و مطلع آن چنین است:

بر آورنده تخت و تاج و کلاه  
خدیو جوان بخت عباس شاه

صاحب سینه خوشگو عده ایات این مثنوی را بیش از ۱۳۵ بیت نمی داند و در ذکر آثار صائب مینویسد از آن جمله ده دوازده قصیده و مثنوی در محاربه قندهار، و باقی فقط غزلیات است، و لیکن در دیوان موجود از او تعداد ایات قندهار نامه که با مدح شاه عباس شروع میشود در حدود سیصد و خرده ای است که رویهم رفته چیزی نیست بلکه بنا به زشتی تشبیهات و استعارات در سبک شاهنامه بسیار زشت و سخیف و درست مقابل غزلیات اوست.

(مقدمه امیری بر دیوان، ص ۶۸)

البته مصراع تاریخ صائب: «از دل زدود زنگ الم فتح قندهار» از آن شعرهایی است، مثل پیشگویی «بی طی» در معبد دلف و اشاره به جنگ کوروش و کرزوس، که گفت: اگر شاه دست بجنگ بزندان امپراطوری بزرگی منهدم خواهد شد! و کرزوس به همین اطمینان دست بجنگ زد» و بعد، چون کرزوس شکست خورد، خادمان معبد گفتند که مقصود بی طی از امپراطوری بزرگ، امپراطوری خود کرزوس بوده است، نه کوروش!

در واقع ماده تاریخ فتح قندهار هم طوری سروده شده که اگر هند هم فتح کرده بود، می شد آن را برای هند بکاربرد، ولی چنانکه میدانیم فاتح، ایرانیان بوده اند، و من تمام قصیده را که در مدح شاه عباس است به همین دلیل به طور کامل نقل کردم که شبهه مرحوم ممتاز حسن رفع شود! و علاوه بر آن مقام صائب درین گونه مسائل نیز در حدی است که بقول نصر آبادی «طبع بندگان میرزا صائب از آن مستغنی تر است». چون اعتقاد به صافدلی مرحوم ممتاز حسن دارم، گمان نکنم درین اسناد، بوی تعمد بیش یابد، و فقط باید گفت که استاد فقید درین مورد دچار سهو شده اند و برای شعر صائب «سر بی صاحب تراشیده اند»!

حال که سخن به پایان رسیده، و «آب به کورت آخر است» باید عرض کنم که داستان قندهار و پناهندگی علیمردان خان را باید نقطه آغاز و شروع استقلال افغانستان دانست که از بی ندیرری شاه صفی سر چشمه میگیرد.



به هر حال همین مقدمان بود که شصت سال بعد «حاج میرزایس هوتکی» را پشتوانه داد تا فرزندش محمود را به طلب تسخیر اصفهان تشجیع کند.

بنده در باب اولاد کنجعلی خان در کرمان مطالب زیاد نوشته‌ام. هم اکنون موقوفات آنان از مترولی خلع بد شده و در تصرف دیوان است. اما نکته‌ای می‌خواستم در باب خانواده کنجی قاین از قول دکتر محمد حسن کنجی استاد ممتاز دانشگاه نقل کنم که در باب مقاله من در خصوص کنجعلی خان نوشته‌اند. و آن اینست، اولاً، شعبه‌ای از اولاد خان در حوالی قاین سکونت دارند، و پدر بزرگ‌ها همیشه به اولاد خود می‌گفته‌اند:

«اصل و نسب خانواده ما روشن است. ما همه اولاد کنجعلی خان هستیم» او آدمی بوده است مثل امیر (مقصود امیر قاین است) که در فتوحات هرات در خدمت شاه عثمان، شجاعان به خرج داده است، اولاد کنجعلی خان پس از فتح هرات مدتها در افغانستان امروز و در ناحیه‌ای بنام «نکدر» سکونت داشته‌اند و از آنجا به سریشه - ۶۰ کیلومتری جنوب شرقی بیرجند - کوچ کرده، و در محل اخیر سکونت گزیده‌اند، و مسجد و حمام کنجی‌ها در سریشه یادگار اقامت آنهاست. اما عموی پیر خانواده کنجی، دقتی، یکی از افراد خانواده در کار اتوبوس‌داری خود موفق نمیشود، روایت عجیبی از «فرین سدی» این خانواده بیان می‌کند و بالهجه ساده خود می‌گوید:

«عموجان! اصلاً اولاد کتجعلی خان نفرین شده‌اند»

من گمان کنم این نفرین زدگی اولادخان، مربوط به آن زمان باشد که علیمردان خان ازین طرف هندو کش به آن طرف نقل مکان کرد، و در واقع، علیمردان این طرف کوه، با علیمردان آن طرف کوه از جهت تاریخ ایران «تومنی هفت صد دینار تفاوت دارد». که به هر حال عاقبت خیانت، و بالاست! شاید خودش مزه ترین یادداشت مربوط بسال فتح قندهار، نکته‌ای باشد که خاتون آبادی در تاریخ خودباد می‌کند و می‌گوید: «... گرفتن شاه عباس ثانی انا الله برهانه، قندهار راه از دست پادشاه و الاجاه هتد، خرم، در هزار و پنجاه ونه، و فقیر در آن وقت، در خدمت آخوند مولانا عبدالله تونی، مقابله من لایحضره الفقیه شروع کرده بودم! ...»

بنده عنوان این مقاله را «به خاطر مشتی سنگ» انتخاب کردم، بدلیل اینکه، سر نوشت علیمردان خان، و در واقع وجه نزول ماده تاریخ صائب، بامشتی سنگ، سنگ فارس، که از باقیمانده جسد دختر کی نازین در تنور بدست آمده بود، پیوستگی داشت، و در حقیقت، این آتشی بود



که از تنور کور «طلا» بیرون آمده بود و سنگ فارس بهانه‌اش بود. اما يك روايت تاريخي ديگري براي توجيه عنوان مقاله داريم، در آن اينست، که وقتی «دولت‌خان» نماينده پادشاه هند، برای تعيين سر نوشت قندهار، با شاه عباس دوم مکاتبه ميکرد، شاه عباس دوم نامه‌اي به او نوشت که در آن اين مضمون گنجانده شده بود: «... برای خاطر مشتهي سنگ، نبايد مردم را به زحمت انداخت و در مناسبان خدشه وارد آورد.» و مقصود از مشتهي سنگ، همان قعله مستحکم بر نظير قندهار بوده است.

گمان نرود که خود علي‌مردان خان متوجه تکبوت و شامند رفتار خود نبوده است. ما مي‌دانيم که شاه جهان، بعدها، چند بار به حاصره قندهار دست زد، ولي اغلب ناموفق بود، و علت آن نيز مربوط به توپ و تشر قزلباس نمی‌شد، بلکه بیشتر باعث شکست از ژنرال سرما و مارشال زمستان بوده است. در يکي از موارد خود علي‌مردان خان

۱ - منتخب اللباب، ص ۳۲۵

۲ - در واقع شباهتی دارد حرف شاه عباس دوم، با حرفی که درست دوست سال بعد از او، حاج ميرزا آقاسی وزير محمد شاه قاجار به زبان آورد و برای حفظ مناسبات میان خود و روسيه گویا گفته بود: به خاطر يك فاشق آب شود «خاطر شیرين دوست را تلخ نبايد کرد!» و مقصودش از قاشق آب شور همین دریای خزر بود! در واقع، زیرا این آسمان پر ستاره، هیچ چیز تازه نیست!

مطالبی دارد که به نقل کردن می‌ارزد. نوشته‌اند «... شاه جهان سه نوبت به محاصره قلعه پرداخت، دفعه اول شاهزاده شجاع با فوج مور و مانع و خزانه بسیار متوجه قلعه گردید و جنگهای دستمانه نموده بی‌نتیجه مقصود برنگردید، بعد از آن عهد اورنگ زیب، و بعد آن محمد دارا شکوه مع سعدالله خان دیوان اعلیٰ جد و جهد بسیار نمودند، همینکه ابام سرها و برف میر رسیدماندن آنجا متعذر می‌شد، مراجعت به هندوستان ناچار می‌گردید.

روزی حضرت شاه جهان پادشاه علیمردانخان پرسید:

- فتح قلعه به چه صورت میسر می‌آید؟

عرض کردم که:

- مثل من نمک به حرام دیگری باشد!

حالا، من از شنونده و خواننده عزیز تقاضا دارم دریک امر مرا یاری کند: من سالها و سالها، روزهای گرم تابستان را در بازار کرمان از پلهای آب انبار علیمردانخان پائین رفته‌ام و از آب خنک آن، دهان خنک تو را تر کرده‌ام. کوشی سال بعد، در باغ شالیمار لاهور، بر فراز ساقه‌های درختان تنومند، حتی کتک دلپذیر و بازیگری جست و خیز کنان را سوهای کوچک رنگین را تماشا کرده‌ام، و در کنار آبشار مرمرین باغ شالیمار، به صدای دلپذیر آبی که از «شاه نهر» علیمردانخان با نغمه‌های جاودالی آسمانی هم آهنگی داشت گوش فرادادام، اکنون تکلیف من چیست؟

۱ - تذکره مخزن الغرائب، تصحیح پروفیسور محمد باقر به نقل

با توجه به آخرین عبارت خود علیمردان خان، به شاه جهان ( یعنی  
 وصف نمک بهرام)، من - که امروزتان تاریخ‌رامی خورم - در روز آب،  
 آب انبار علیمردان خان را خورده‌ام - آیا میتوانم، درود خود را به  
 روان پاک بانی خیر آن نثار نکنم؟ لطفاً مرا یاری کنید:  
 نه در مسجد گذاردم که رندی

نه در میخانه کابین خمتار خام است

میان مسجد و میخانه راهی است

غریبم، عاشقم، آن ره کدام است

باستانی پاریزی



گنجینه اسناد و مطالعات فرهنگی  
 مال جامع علوم انسانی

کتابخانه  
 انستیتوت پژوهش‌های انسانی